

## نژاد پرستی عریان :

### سکوت در برابر جنایات اسرائیل



صحنه غریبی است : اسرائیل به بهانه اسارت سه سرباز اسرائیلی ، بیش از پنج میلیون انسان را در غزه و لبنان زیر آتش گرفته است ، در حالی که پاسداران نظم حاکم بین المللی یا ( به قول خودشان ) " جامعه جهانی " این را حق طبیعی اسرائیل برای دفاع از خود میدانند. شورای امنیت سازمان ملل حتی نمیتواند یک قطعنامه محکومیت خشک و خالی صادر کند و بیابیه پایانی کنفرانس سران گروه هشت به جای دعوت به آتش بس ، خواهان این است که هر نوع حمله به اسرائیل " فوراً " متوقف شود . و در این میان ، دولت اسرائیل میگوید تا نابودسازی " زیرساخت های تروریسم " ناگزیر است جنگ را ادامه بدهد. بقیه در صفحه ۲

## در محکومیت جنگ طلبی اسرائیل صهیونیست و آواره و آواره گی مردمان فلسطین و لبنان!

امیرجوهری لنگرودی [amirjavaheri@yahoo.com](mailto:amirjavaheri@yahoo.com)

خبرگزاری های جهان یکی پس از دیگری از تهاجم و درگیری گسترده در خاورمیانه و وضعیت موجود در لبنان خبر می دهند و این مهم امروز در صدر اخبار جهان است. درگیریهای اخیر که از روز چهارشنبه ۱۲ جولای در پی ربوده شدن دو سرباز اسرائیلی توسط حزب الله آغاز شد . ابتداء تنها نیروی هوایی اسرائیل وارد عملیات شده و چند روز بعد با ورود نیروهای زمینی ارتش اسرائیل به جنوب لبنان، جنگ علیه گروه افراطی حزب الله وارد مرحله تازه ای شده است. بقیه در صفحه ۳

## دو گزارش از تظاهرات ضد جنگ در

دانمارک و سوئد

در صفحات ۴ و ۵

## آیا رژیم اسلامی در تدارک سرکوب بیشتر میباشد؟!

در صفحه ۷

رسول آرام

## تبعیض ، خوراک قدرت !

در صفحه ۸

لاله حسین پور

## تقویت جنبش های اجتماعی یا کنترل آن ها؟ کدامیک ؟

[Taghi\\_roozbeh@yahoo.com](mailto:Taghi_roozbeh@yahoo.com)

تقی روزبه

### در جستجوی سر برای جنبش

امروزه در پی فعال تر شدن جنبش دانشجویی، کارگری و زنان و جنبش ملیت های تحت ستم کمتر کسی است که به انکار آن ها به پردازد. چنان که حتا رضاپهلوی هم به لاف زنی پرداخته و در پیام خود از نقش تعیین کننده کارگران و ضرورت پیوند دانشجویان و کارگران سخن به میان می آورد! حتا نومحافظه کاران آمریکا نیز پی به اهمیت این جنبش ها برده و در شرایطی که بیش از پیش از اعمال قهر مستقیم ناتوان می شوند، بهمان میزان درسودای سوار شدن بر این جنبش هاویافتن سازوکارهایی برای بخدمت گرفتن آن هستند. آن ها البته جنبش را نه با همان وضعیتی که دارد و با مطالبات واقعی اش - مثلا مخالفت با خصوصی سازی و استعمار می خواهند، بلکه در جستجوی جنبشی سترون و باصطلاح هدایت شده هستند. بقیه در صفحه ۶

پیش نویس سند سیاسی کنگره یازدهم

## اوضاع سیاسی و وظائف ما

در صفحه ۱۰

## نژاد پرستی عریان ....

زنان باردار به صورتی جهشی بالا رفته است. از چهارشنبه گذشته ( ۱۲ ژوئیه ) که حزب الله لبنان چند سرباز اسرائیلی را کشت و دو نفر از آنها را به اسارت درآورد ، این فضای آتش و خون و وحشت به خاک لبنان نیز گسترده شده است. در همین چند روز ، بیش از دویست نفر در لبنان کشته شده اند و حتی شمال بیروت ( که غالباً محلات مسیحی نشین شهر را در خود جای داده ) از بمباران هواپیماها و موشک های اسرائیلی در امان نمانده است. زیرا دولت اسرائیل ، همه مردم لبنان و غزه را ، صرف نظر از سن و جنس و مذهب و اعتقادات سیاسی شان ، فقط " زیر ساخت تروریسم " میبیند!

تردیدی نباید داشت که قدرت گیری حماس و حزب الله جز بنیادگرایی ، تاریک اندیشی و استبداد مذهبی چیزی برای مردم فلسطین و لبنان به بار نیآورده و نخواهد آورد. اما فراموش نباید کرد که این هردو محصول بی واسطه سیاست های نژاد پرستانه اسرائیل هستند. قدرت گیری حماس در نتیجه از نفس افتادن جنبش ملی-دموکراتیک مردم فلسطین در زیر انواع فشارها و ضربات رژیم اسرائیل و حامیان امپریالیست آن صورت گرفت . حتی تا اوایل دهه ۱۹۹۰ اسرائیل به صورتی غیر مستقیم سعی میکرد برای درهم شکستن سازمان آزادی بخش فلسطین ، حماس را تقویت کند. زورگونی های بی پایان و خونبار اسرائیل است که حماس را به پناه اصلی ملت بی پناه فلسطین تبدیل کرده است. توان سیاسی و نفوذ توده ای حزب الله نیز از منطق ایستادگی در برابر اسرائیل برمیخیزد. حزب الله را بیش از هر چیز دیگر ، اشغال ۱۸ ساله جنوب لبنان توسط ارتش اسرائیل به وجود آورده است. و اکنون نیز ایستادگی در برابر زورگونی های نژاد پرستانه اسرائیل است که این سازمان بنیاد گرای شیعه را به صورت یکی از محبوب ترین نیروهای سیاسی در افکار عمومی فلسطینی ها و حتی همه عرب ها درمیآورد.

بهبانه اصلی حملات خونین شش ماهه گذشته اسرائیل علیه فلسطینی ها این بوده که حماس حاضر نیست اسرائیل را به رسمیت بشناسد. اما مشکل اصلی این است که اسرائیل حاضر نیست مردم فلسطین را به عنوان یک ملت دارای حق حاکمیت مستقل به رسمیت بشناسد و لاقلاً حاکمیت آن را بر سرزمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ بپذیرد. اسرائیل تنها دولتی است که مرزهای بین المللی اعلام شده ندارد و به این زودی ها هم نمیخواهد داشته باشد. کافی است سخنرانی اولمرت در همین ماه مه گذشته در کنگره آمریکا را به یاد بیاوریم که گفت " من به حق ابدی و تاریخی مردم مان بر تمام این سرزمین اعتقاد داشته ام و امروز نیز اعتقاد دارم ". آیا صریح تر از این میتوان موجودیت ملت فلسطین را انکار کرد؟ آیا انتظار داریم فلسطینی ها این منطق اسرائیل را بپذیرند و برای پیروزی " تمدن لیبرال دموکراتیک " در خاورمیانه ، بدون هر نوع مقاومت گردن شان را به دست جلاذ بسپارند ؟

و اکنون با به آتش کشیدن تمام لبنان و با دست گذاشتن بر پشتیبانی سوریه و جمهوری اسلامی از حماس و حزب الله ، اسرائیل میکوشد نه تنها یک بار دیگر لبنان را به دوره جهنمی جنگ داخلی پانزده ساله ( ۱۹۹۰ - ۱۹۷۵ ) برگرداند ، بلکه با سوریه و ایران نیز ( البته با کمک آمریکا ) تسویه حساب بکند. و جالب این است که سوریه و جمهوری اسلامی نیز برای توجیه موقعیت بین المللی و تحکیم سیاست های استبدادی داخلی شان ، از این چالش اسرائیل استقبال میکنند. به این ترتیب ، خطر گسترش جنگ به تمام خاورمیانه یا دست کم به کشور ما به یک خطر واقعی تبدیل شده است. به هوش باشیم که ائتلاف منفی اسرائیل و آمریکا با سوریه و جمهوری اسلامی به راحتی میتواند مردم ایران را نیز به سطح " زیر ساخت تروریسم " کاهش بدهد و صحنه هایی وحشتناک تر از عراق را در اصفهان و نطنز و بوشهر و شهرهای دیگر ما به راه بیندازد.

### کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر

۲۷ تیر ۱۳۸۵ / ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۶

حتی اگر اسرائیل را یک دولت صلح دوست متمدن غیرغاصب فرض کنیم ، باز هم این اقدامات جنایت کارانه را نمیتوان توجیه کرد. آیا معقول و متمدانه است که مبارزه با تروریسم صدها بار خشن تر و پر تلفات تر از خود تروریسم باشد؟ تاکتیک های اسرائیل در مقابله با به اصطلاح " تروریسم " دقیقاً مشابه تاکتیک هایی است که نازی ها برای درهم شکستن جنبش های مقاومت در مناطق اشغالی اروپا به کار میگرفتند : مجازات تمام اهالی یک محله ، یک دهکده یا حتی یک شهر در مقابل هر اقدام واحد فعالان جنبش مقاومت! هر رژیمی که انبوه انسان ها را به سطح " زیر ساخت تروریسم " تنزل بدهد ، ناگزیر خود را به سطح یک رژیم فاشیستی تنزل داده است ، صرف نظر از هر نام و ادعایی که داشته باشد. حکومت صدام حسین که اکنون به اتهام " جنایت علیه بشریت " محاکمه میشود ، برای کوبیدن مخالفانش ، مخصوصاً در کردستان و مناطق شیعه نشین ، درست همین تاکتیک ها را به کار میگرفت.

اما هر کس هر نظری که در باره اسرائیل داشته باشد ، با نگاهی به حوادث همین شش ماهه اخیر میتواند دریابد که در این ماجرای مشخص ، دقیقاً تروریسم وحشتناک دولت اسرائیل است که بحران کنونی را به وجود آورده است. بعد از پیروزی حماس در انتخابات پارلمان فلسطین ( در ماه ژانویه که به شهادت تمام ناظران بین المللی یک انتخابات آزاد بود ) اسرائیل نه تنها نتیجه انتخابات را نپذیرفت ، بلکه تصمیم گرفت فلسطینی ها را به خاطر انتخاب ناپسندشان گرسنگی بدهد. و با حمایت آمریکا و اتحادیه اروپا همه اهرم های ممکن را به کارگرفت تا ادامه موجودیت دولت منتخب مردم فلسطین را ناممکن سازد. اما همه این فشارها به جای این که دولت حماس را تضعیف کنند ، تقویت کردند. بنابراین نوار غزه که عملاً به زندان ۱/۴ میلیون فلسطینی تبدیل شده و یکی از پرتراکم ترین مراکز جمعیتی در تمام جهان محسوب میشود ، رسماً زیر آتش توپخانه ارتش اسرائیل قرار گرفت. بنا به گزارش " دفتر هم آهنگی امور انسان دوستانه " سازمان ملل ( در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۶ ) ارتش اسرائیل در سه ماهه اول سال جاری ۷۸۱ گلوله توپ به نوار غزه شلیک کرد ، اما از ماه آوریل تا ۲۰ ژوئن این رقم با ده برابر افزایش ، به ۷۵۹۹ مورد رسید. بعلاوه در شش ماه اول سال جاری ، ارتش اسرائیل ۱۴۲ حمله موشکی به نوار غزه داشته است . کافی است به یاد داشته باشیم که تنها در فاصله ۹ تا ۲۰ ژوئن ۳۱ نفر فلسطینی در نوار غزه کشته شدند که ده نفر از آنها کودک بودند. از اول سال جاری تا پایان ژوئن، تنها راه انتقال وسایل ضروری زندگی ( از جمله مواد غذایی ) به نوار غزه به مدت ۶۰ روز مسدود بوده است. در نتیجه ، حتی پیش از بسته شدن کامل این منطقه از پایان ژوئن به این سو ، غزه نه تنها از کمبود نان و برنج که از نایابی داروهای حیاتی در بیمارستان ها نیز رنج میبرد. در ۲۴ ژوئن نیروهای اسرائیلی دو فلسطینی را از غزه ربودند و به اسرائیل بردند ( که از سرنوشت شان کسی خبر ندارد ) . در ۲۵ ژوئن فلسطینی ها با حمله به یکی از پست های نگهبانی سربازان اسرائیلی ، یک سرباز اسرائیلی را ربودند که اکنون در اسارت آنهاست. از این لحظه به بعد بود که آتش غضب اسرائیل بیش از پیش شعله ورتر شد. هر نوع ارتباط باغزه به طور کامل قطع گردید ، بمباران آن به نحوی وحشیانه و بی سابقه شدت گرفت ، چند تن از وزرای دولت فلسطین به عنوان مقابله به مثل ربوده شدند. در ۲۸ ژوئن هواپیماهای اسرائیلی تنها نیروگاه نوار غزه را از کار انداختند. و این اقدامی بود که مخصوصاً در گرمای بالای تابستان ، زندگی را برای همه ساکنان بی پناه غزه به معنای واقعی کلمه تحمل ناپذیر ساخت. کار بیمارستان ها ، آن هم در شرایط فوق العاده جنگی ، عملاً مختل شده است ؛ نگهداری مواد غذایی در اکثر خانه ناممکن شده ، و حتی سیستم تصفیه آب در عمل از کار افتاده و فاضل آب اکثر محلات کارنمیکند. گذشته از همه اینها ، هواپیماهای اسرائیلی به طور شبانه روزی با شکستن دیوار صوتی ، تمام جمعیت را در حالت وحشت نگه میدارند. موارد به هم خوردن تعادل روانی کودکان و سقط جنین

## در محکومیت جنگ طلبی اسرائیل ...



بی بی سی طی گزارشی یاد کرده است: « از ساعات اولیه روز دوشنبه (17 جولای) نیروی هوایی، نیروی دریایی و توپخانه اسرائیل حملات سنگین خود علیه هدف هایی در نقاط مختلف لبنان را شدت بخشیدند و به گفته مقامات لبنانی، دست کم 8 سرباز مستقر در یکی از پایگاه های نظامی این کشور از جمله کشته شدگان در حملات روز دوشنبه بوده اند. « بعد تر از گسترش حملات و ابعاد تلفات یاد می کند و مینویسد: « همزمان با ادامه جنگ در لبنان، بر تلفات انسانی و خسارات وارد شده به زیرساخت های اقتصادی این کشور نیز افزوده می شود. به این ترتیب، شمار قربانیان لبنانی از زمان آغاز درگیری فعلی به بیش از دویست نفر می رسد. به گفته منابع اسرائیلی، تا کنون بیست و چهار تن از اهالی این کشور نیز در درگیری اخیر کشته شده اند که مرگ دوازده نفر از آنان در اثر اصابت موشک های حزب الله بوده است. مقامات لبنانی گفته اند که تنها در خلال بیست و چهار ساعت گذشته، بیش از چهل نفر که اکثر آنان غیرنظامی گزارش شده اند جان خود را در اثر حملات اسرائیل از دست داده اند. » ( سایت بی بی سی، 17 جولای) در فرایند این تهاجم افسار گسیخته و تهاجم به زندگی مردم غیر نظامی، مقامات اسرائیلی گفته اند؛ که به حملات خود تا پاکسازی مناطق مرزی شمال این کشور از نفرات حزب الله ادامه خواهند داد زیرا به گفته آنان، حضور نیروهای حزب الله در این نواحی، امنیت شهروندان اسرائیلی را به مخاطره می اندازد. بطوری که « اهود اولمرت، نخست وزیر اسرائیل، در پارلمان این کشور گفته، حملات نظامی به لبنان، برای دخالت در امور داخلی این کشور نبوده بلکه اسرائیل قصد جنگ علیه اقدامات تروریستی است که کنترل آن در دست کشورهای محور شرارت از جمله سوریه و ایران است » و در ادامه آمده است: « اهود اولمرت، نخست وزیر اسرائیل، درخواست اسماعیل هنیه همتای فلسطینی خود را برای اعلام آتش بس دوجانبه و برقراری آرامش به منظور حل بحران جاری در نوار غزه رد کرده است. « نخست وزیر اسرائیل گفته است: « نیروهای اسرائیلی آمادگی دارند برای آزاد سازی سربازی که در اسارت پیکارجویان فلسطینی است، دست به هر کاری بزنند. « بر سرخبر فوق ا ز قول اهود اولمرت نخست وزیر اسرائیل، در سایت بی بی سی، تیتیر شده که: « حمله به لبنان، جنگ علیه محور شرارت است » (ماخذ پیشین)

برای نسل ما که از دیر باز ترین ایام خود را با سرنوشت مردم فلسطین همراه می بینیم، ادعای اسرائیل برای مبارزه با تروریسم را از گذشته تا به امروز به دفعات شنیده ایم. ما نیک می دانیم؛ اولین بار این خود صهیونیست های بنیاد گرای یهودی بودند که با ادعای « ارض موعود » تهاجم، کشتار، ترور و بی رحمی را بر فلسطین تحمیل کردند و با بیرون راندن اکثرا مردم از خانه و کاشانه شان با پشتیبانی و حمایت همه

کشورهای امپریالیستی در سال 1947، منطقه را اشغال و این سرزمین را از وجود فلسطینی ها پاک ساختند تا اشغال خود را رسمیت بخشند و دولت نژاد پرست اسرائیل را اعلام دارند. همه پاک سازی های قومی، آواره گی و دیوار کشی و ویرانی مردم فلسطین، برای حقانیت بخشیدن به اسرائیل و قوم یهود در این سرزمین بوده است. وقتی اسرائیل بدور مردمی، چنین دیوار می کشد و خانه و کاشانه آنانرا، اینگونه تصاحب می کند تا بین مردمی بر آمده از یک خاک، نسل زدایی کند و ریشه بسوزاند و جهان سرمایه سکوت می کند. می توان در برابر چنین سکوتی پرسید: راستی چرا جنجالی که در غرب بر سر دیوار برلین برخاست، روی دیوار بلندتری که اسرائیل به دور فلسطینی ها کشیده، راه نمی افتد؟ این سکوت دولت ها به چه معنی است؟ چرا آواره گی این مردمان در طول بیش از شش دهه، جهانی را در برابر این تجاوز اسرائیل صهیونیست بر نمی انگیزاند؟

اگر از همان روز که اسرائیل و به دفعات و به بهانه های مختلف سرزمین های مصر، سوریه و بلندی های جولان و لبنان تهاجم بردند و اشغال نظامی کردند و منطقه را به آتش کشیدند، سکوت نمی شد، دامنه جنایات تا بدین حد گسترش می یافت؟ ما که خود نظاره گر قتل عام صبرا و شتیلا و دیر یاسین به فرماندهی شارون نخست وزیر سابق اسرائیل بوده ایم، چگونه می توانیم خاطره این همه کشتار وسیعیت را از یاد ها مان بزداییم؟ بدون کمترین تردید این همه را در برابری توجهی و سکوت دولت های غربی و آمریکا تا به امروز باید دید.

اسرائیل صهیونیست تا به امروز کمترین توجهی به مصوبات سازمان ملل و قرارها و توافقات صورت گرفته، از جانب خود نشان نداده است. امروز نیز علیرغم گسترش تهاجم از هوا، دریا و زمین بیش از هر زمان، تلفات، ویرانی و آواره گی از خود بجا گذاشته و ادامه دارد، تا به حال نخستین واکنش های بین المللی به ربودن سرباز اسرائیلی بیشتر معطوف به تقبیح رفتار شبه نظامیان وابسته به حماس بوده است و حتی تهاجم اسرائیل به شمال نوار غزه محکومیت بین المللی چندان در پی نداشت. بی بی سی در این زمینه، از قول نخست وزیر اسرائیل اولمرت تاکید کرده است: « تا آزادی بی قید و شرط گلعاد شالیت، سرچوخه ارتش اسرائیل که توسط سه گروه شبه نظامی وابسته به حماس ربوده شده است، حاضر به اعلام آتش بس با دولت فلسطینی تحت رهبری حماس نخواهد شد. « آیا کشتار این همه مردم غیر نظامی و بیطرف از هر دو طرف، با دستگیری یک سرچوخه برابر شمرده نمی شود که تحت هیچ شرایطی نخست وزیر اسرائیل حاضر به اعلان آتش بس نیست؟ دیده می شود که دو سوی جنگ طلبانه نیروی متخاصم از یکطرف بوش و اسرائیل و از طرف دیگر سران ایران بمانند هم عمل می کنند.

خبر گزاران های اعلام داشته اند: « روز دوشنبه، کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل، پس از ملاقات با نخست وزیر بریتانیا خواستار قطع فوری درگیری و اعزام پاسداران صلح به منطقه شد. « و بی بی سی گزارش می دهد: « جورج بوش، رییس جمهوری آمریکا، در اظهاراتی که به طور تصادفی در جریان اجلاس سران کشورهای گروه هشت در روسیه، بر گزار شد، شنیده شد، دبیر کل سازمان ملل را به خاطر درخواست برقراری آتش بس فوری مورد انتقاد قرار داده است. آقای بوش گفت: « که دبیرکل سازمان ملل باید با رییس جمهوری سوریه تماس بگیرد و او را وادار کند مانع از حملات حزب الله علیه اسرائیل شود» و در برابر نیز رییس جمهور ایران احمدی نژاد برای بشار اسد پیام حمایت می فرستد و منوچهر متکی وزیر امور خارجه وارد سوریه می شود و رجز می خواند.

باید پرسید؛ چه چیزی بوش را به این موضع گیری و او می دارد که سازمان ملل را از نقش و کارکردش باز بدارد و کوفی عنان را بی وظیفه سازد؟ درست در شرایطی که خبرگزاری های اعلام می کنند: « از یامداد روز سه شنبه (11 جولای)، یک کشتی مسافری که یک ناوشکن آمریکایی آن را همراهی می کند برنامه خارج کردن حدود بیست و پنج هزار شهروند آمریکایی از لبنان را آغاز کرده در حالیکه چند فروند هلی کوپتر نیز برای انتقال شهروندان آمریکایی به قبرس مورد استفاده قرار گرفته است» آیا از بین رفتن شهروندان فلسطینی و اسرائیلی برای

## دو گزارش از تظاهرات ضد جنگ در دانمارک و سوئد

### تظاهرات اعتراضی علیه امپریالیسم و صهیونیسم در دفاع از مردم فلسطین توسط حزب الله لبنان به درگیری انجامید

بدعت گروه ابتکار علیه ترور اسرائیل امروز جمعه 21.07.2006 تظاهرات اعتراضی در مرکز شهر کپنهاک - دانمارک با شعارهای توقف ترور اسرائیل علیه مردم فلسطین و لبنان، خروج اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، توقف فروش اسلحه دانمارکی به اسرائیل و بایکوت اسرائیل - حمایت از فلسطین برگزار گردید. برگزار کنندگان تظاهرات در یک مصاحبه مطبوعاتی روز پنجشنبه اعلام کرده بودند که آنها با نیروهای مذهبی - ارتجاعی ( همچون حزب الله ) مرزبندی دارند. تظاهرات اعتراضی طبق برنامه قبلی با موزیک آغاز گردید و حدود 200 نفر در تظاهرات شرکت داشتند. هواداران حزب الله لبنان ( حدود 15 نفر ) با همراهی یک گروه به اصطلاح چپ دانمارکی ( انتر ناسیونال سوسیالیست ها - گروه تروتسکیست ) وارد تظاهرات شدند و عکس حسن نصرالله رهبر حزب الله را بالا بردند. توسط برگزار کنندگان تظاهرات از آنها خواسته شد که تظاهرات را ترک بکنند، ولی همزمان هواداران حزب الله به چند تن از فعالین چپ ایرانی حمله کردند که منجر به اغتشاش در تظاهرات گردید. اکثریت شرکت کنندگان خواهان ترک هواداران حزب الله از تظاهرات شدند اما آنها تا پایان مراسم حضور داشتند. با آمدن نیروهای پلیس، طبق نقش قبلی هواداران حزب الله به پلیس مراجعه کرده و با نشان دادن و معرفی رفقای چپ ایرانی همزمان خواهان دستگیری آنها شدند. در پایان تظاهرات، هواداران حزب الله رفقای ایرانی را نیز تهدید جانی در آینده کردند. تلویزیون کانال 2 دانمارک با اشاره کوچکی به این تظاهرات، حمله هواداران حزب الله به رفقای چپ ایرانی را نیز بنمایش گذاشت.

کپنهاک - دانمارک 21.07.2006



بوش بهایی ندارد؟ آقای بوش تنها برای لاپوشانی شکست تاریخی خویش در افغانستان و عراق در برابر افکار عمومی جامعه آمریکا است که از دخالت گری کوفی عنان جلو می گیرد تا منطقه را همچنان بحرانی و نا بسامان، ویران و آشوب زده نگهدارد. دست اهود اولمرت نخست وزیر اسرائیل را در لشکر کشی و جنگ طلبی در برابر « محور شرارت » که بر زبان اوهم سرازیر شده است، باز گذارد و آشوب را مستولی سازند تا سلاح های انبار شده خود را در خدمت جنگ قرار دهند. در این میان ایران نیز بیکار نیست . در گزارشی از قول سخنگوی استشهاد یون ایران (محمدی )، در مصاحبه با یکی از سایت های اینترنتی حزب پادگانی بنام "البیز"، دخالت و حضور ایران در جنگ لبنان را رسماً اعلام کرد، وی گفت : « دو گروه استشهادی شامل 27 نفر برای حضور در جبهه جنگ با اسرائیل به لبنان اعزام شدند » او گفت : « که این 27 نفر از میان 55 هزار نیروی ثبت نام شده انتخاب شده اند! » در ادامه گزارش آمده است : « اعزام این نیروها با استفاده از قوانین بین المللی و درپوشش افرادی اذعان صورت پذیرفته است! آنها بعنوان افراد شخصی به کشور لبنان اعزام شده اند. آنها به دو زبان انگلیسی و عربی تسلط دارند. آنها مأموریت دارند به هر نحو ممکن خود را به لبنان رسانده و در صورت اشغال این کشور از سوی رژیم صهیونیستی دست به عملیات استشهادی بزنند. » یا به گزارش خبرگزاری حکومتی کار ایران ، ایلنا گزارش شده است که : « حسن خمینی در نامه ای خطاب به حسن نصرالله، دبیرکل جنبش حزب الله لبنان اعلام آمادگی کرد که حاضر است در کنار برادران خود در لبنان به جهاد برخیزد. » از این هم روشن تر در سایت حکومتی نوسازی آمده است : « در صورت ادامه حملات رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان، جنبش مقاومت اسلامی حزب الله، حملات موشکی خود به تل آویو را آغاز می کند. » یکی از منابع نزدیک به جنبش حزب الله در گفتگو با خبرنگار نوسازی گفت: « در صورتی که رژیم صهیونیستی حملات خود را به جنوب لبنان تا 48 ساعت دیگر ادامه دهد، حزب الله با موشک های خود تل آویو را با خاک یکسان خواهد کرد. » به گزارش نوسازی به نقل از منابع آگاه، حزب الله تدارک ویژه ای برای پاسخ گسترده و باورنکردنی به حملات رژیم صهیونیستی در روزهای آینده دیده است. برای من که این اخبار را در کنار یکدیگر جا می دهم و آواره گی و مصیبت این مردم را چون شما هر دقیقه، ساعت و روز شاهدیم و دیوانه گی نیروهای جنگ طلب و سکوت شرمگینانه دولت ها را در این رابطه نظاره گرم . تنها یک آرزو بجا می ماند و آن اینکه فریاد بردارم و بگویم با امید آنکه:

مردم صلح طلب جهان پا به عرصه گذارند و درصافی متحد و با اعتراضی یکپارچه بر علیه بوش و اسرائیل و ایران و حزب الله و حماس و همه آنانی که جز شرارت و جنگ و ویرانی حاصل آمده از آن یعنی خون، چیزی نمی شناسند ، با زبان تنها ابر قدرت جهان ، یعنی افکار عمومی مردمان جهان محکوم گردند .

فریاد بر آوریم که ما خواهان پایان بخشیدن به سیاست جنگ و ترور، قتل عام مردم بی پناه و خراب کردن خانه های مردم بر سرشان هستیم، باید ارتش اسرائیل به مرزهای قبل از اشغال برگردد و تهاجم عنان گسیخته به آزار جوانان فلسطینی پایان یابد تا آنان دلیلی نداشته باشند به ترور کور دست زده، کمربند انفجاری و انتحاری بر خود ببندند و با وجود عشق به زندگی، خود و هموعان شان را در اسرائیل یا هر جای جهان لت و پار کنند و شر دیوانه سری، رهبران و سران این عاشقان زندگی در سراب جنگ طلبی های خود تنها و تنها ماند .

ما که خود درد تبعید ناخواسته را کشیده ایم با این امید سر می کنیم که مردمان اسرائیلی و فلسطینی هر دو در آسایش ، رفاه ، برابری ، آزادی و صلح و صفا زندگی کنند تا هیچیک از عوامل شرارت و فساد و فتنه چه که در «جمهوری یهودی اسرائیل» و چه در «جمهوری خون، جنون و شرارت اسلامی ایران» نتوانند بذ کینه و نفاق بر سر مردمان بی دفاع بپاشند.

بی هیچ تردیدی در تحقق این آرزوها، مردمان فلسطین در مبارزه حق طلبانه خود، امروز چون دیروز تنها نیستند و زنان و مردان آزادیخواه و ضد جنگ و طرفدار صلح و رفاه در کنار آنان هستند!

18 جولای 2006

## حزب الله در خیابان مرکزی گوتنبرگ (سوند) جولان داد !

روز شنبه 22 ژوئیه 2006 در تظاهرات شهر گوتنبرگ (سوند) عوامل حزب الله لبنان باندرویل « مرگ بر جمهوری اسلامی » فعالان حزب ایرانی را بزیر کشیدند!

شنبه 22 ژوئیه 2006 در محکومیت کشتار مردم فلسطین و خانه خرابی آنان در لبنان به دست رژیم صهیونیستی اسرائیل، برای توقف جنگ مخرب علیه مردم فلسطین و لبنان که از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا نیز برخوردار است. دو حرکت در مرکز شهر گوتنبرگ (سوند) بر پا گردید.

ابتداء ساعت 12 اکسیون اعتراضی که از طرف فعالان حزب چپ سوند در محل برونس پارکن برپا گردید. ظاهر مسئول سازمان جوا نان حزب چپ در شهر گوتنبرگ به عنوان اولین سخنران با بیان نظرش؛ موقعیت شهروندانی فلسطینی در نوار غزه و لبنان را تشریح کرد. آتش توپخانه ارتش اسرائیل به این مناطق و کشتار مردم بی دفاع را محکوم نمود و از نقش عوامل حزب الله در این میان نیز صحبت به میان آورد و جمهوری اسلامی ایران را نیز عامل نضج درگیری ها معرفی نمود.

فعالین چپ ضد جنگ با باندرویل « نه به جنگ، نه به بوش و آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی » در این اکسیون شرکت داشتند. چند سخنران دیگر نیز صحبت کردند و ضمن محکوم کردن این تجاوز، خواهان پایان یافتن جنگ و پایه بندی اسرائیل به میثاق های سازمان ملل شدند. برگزارکننده گان این اکسیون، حاضرین را به شرکت در تظاهرات ساعت 13 در محل یوتا پلاتسن نیز فرا خواندند.

ما «جمعی از فعالان سوسیالیست ایرانی جنبش ضد جنگ- گوتنبرگ»، با باندرویل یاد شده به محل تظاهرات مذکور حرکت کردیم. در محل حضور انبوهی از زنان و مردان و جوانان ملیت های مختلف از جمله عوامل حزب الله با قاب عکس «حسن نصرالله» رهبر حزب الله و پرچم های فلسطین با آرم حزب الله در ابتداء صف به چشم می آید. سازمان دهی این حرکت با همراهی یک گروه به اصطلاح چپ سوندی به نام (حزب کمونیست سوند) از (جانبازان دیروزی و امروزی استالین - کره شمالی) در شبکه ضد جنگ همراهی می شد.

ابتداء اعلان داشتند تا حاضران صف تظاهرات به خط شوند تا در مسیر اصلی خیابان راهپیمایی آغاز گردد. ما نیز با باندرویل خویش در میان جمعیت جا گرفتیم. در شرایطی که صف به حرکت درآمده بود، فردی به ما مراجعه کرد و خواهان جمع کردن باندرویل شد. با این " دلیل " که تظاهرات بر علیه اسرائیل است و ارتباطی به ایران و جمهوری اسلامی ندارد. باندرویل شما در اینجا جایی ندارد یا باندرویل را جمع کنید یا از صف خارج شوید! ما اعلام داشتیم: « این یک تظاهرات ضد جنگ است و ما هم مخالف جنگ هستیم. باندرویل ما نیز همین را می گوید: نه به جنگ، نه به بوش و آمریکا، نه به جمهوری اسلامی، همچون شما نیز بر علیه اسرائیل هم شعار می دهیم، و ما با رژیم جمهوری اسلامی هم به دلیل ماهیت نظام ضد انسانی و جنگ طلبانه اش، مخالفیم، همچون دفعات پیش در این تظاهرات می مانیم.»

در همین فاصله چندین تن حزب الله سر رسیدند و درآنی باندرویل را به جنگ گرفتند. کاربه مجادله کشید. یک تن از آنان با لعی پر خا شجویانه و تهدد یاد میز به من حمله ور شد و گفت: « کاری نکن که الان 50 نفر را صدا کنم تا تورا بخورند!» من هم گفتم: « اینجا سوند است، عراق، ایران و لبنان نیست و آدم خواری جرم

محسوب می شود و مجازات دارد!» در این درگیری جوانان چپ ایرانی، روحیه جسورانه ای در برابر حزب الله از خود نشان دادند. برای مردم توضیح می دادند: «اینان هم دست جمهوری اسلامی ایران هستند و سران ایران نیز از اینان حمایت می کنند به همین دلیل با شعار « مرگ بر جمهوری اسلامی » مخالفند.»

در این میان سازمان دهنده گان تظاهرات (حزب کمونیست سوند) کمترین عکس العملی از خود نشان نمی دادند. سرانجام پلیس وارد معرکه شد و با ما وارد صحبت گردید و تذکر داد: « این تظاهرات از آن ها ست و آنها نمی خواهند که این با ندرویل باشد. جمعش کنید...» ما برای پرهیز از درگیری، باندرویل را جمع کردیم. تعدادی از دوستان در اعتراض به حمل عکس « حسن نصرالله » در جلوی راهپیمایی از صف خارج شدند، تعدادی ماندند و به افشای گری ادامه دادند. در پایان راهپیمایی مجدداً به برخورد انجامید، مادامی که ظاهر مسئول اول سازمان جوانان حزب چپ گوتنبرگ اعلام داشت: « سخنرانی نمی کند، چرا که وقتی باندرویل مرگ بر جمهوری اسلامی را با فشار، توهین، زور و مداخله پلیس جمع می کنند، چه تضمینی وجود دارد؛ آنگاه که من علیه جمهوری اسلامی صحبت کنم و مورد حمله حزب الله قرار نگیرم؟» ما برای او دست زدیم و هورا کشیدیم.

دیگر بار پلیس وارد صحنه شد و اینبار بهانه پرووکاند ما بر علیه تظاهرات، به جمع مانزدیک شد و باندرویل را از من گرفت و گفت: وقتی خواستید بروید، به شما برمی گردانم. در این میان رفیقی اطلاع داد: «حزب الله، عکس خا منه ای را نیز با خود حمل می کرد.» ما یک پارچه میدان را ترک کردیم و من ضمن مراجعه به پلیس باندرویل را نیز از آنان پس گرفتیم و راهی شدیم تا در فردایی دیگر با سازمان دهنده گان به اصطلاح کمونیست سوند که با ادعای ضد امپریالیست نامیدن حزب الله، باندرویل ما را در اعلان سرنگونی جمهوری اسلامی ضد بشر، تامل نمی کنند، وارد بحث و گفتگو شویم و این جنبش ضد جنگ را به سامانی ببریم.

تجربه امروز برخورد حزب الله در کپنهاک ( دانمارک) با فعالان چپ ایرانی و همچنین در گوتنبرگ (سوند) نشان داد: حزب الله اگر میدان یابد، چون حزب الله ایران، عراق، لبنان، افغانستان و... منتهی اینبار با پشتوانه پلیس سرمایه داری سوند و همراهی دوستان به اصطلاح کمونیست ضد امپریالیست، امکان زندگی در سطح اروپا را نیز بر ما دشوار خواهند ساخت، به هوش باشیم!

گزارشگر: امیر جواهری

گوتنبرگ - 22 ژوئیه 2006



## تقویت جنبش های اجتماعی ....

از این روبرو، راه های چپ و مدافعان دموکراسی فراگیر و مشارکتی لازم است که در برابر چنین گفتگویی، نه در سطح معلول ها و مغایله سطحی با مظاهران، بلکه در تمایزبسته ای و پایه ای با اصول جا افتاده این گفتگان وارد میدان شوند. چرا که مبارزه برای سوسیالیسم و ایجاد بستری لازم برای متحقق کردن اصل خودرهنائی و خود حکومتی، که در آن آزادی فرد شرط آزادی جامعه محسوب می شود، جز با تمایز ساختن کیفی این گفتگان با گفتگان های رایج و معیارها اندیشه های حقیقتا رهنائی بخش ناممکن است.

حتا یک لحظه هم نباید فراموش کرد که هدف اصلی این نخبگان نه تقویت مطالبات و تشکل های مستقل و خود بنیاد و ظرفیت های انقلابی نهفته در این جنبش ها بلکه دقیقا کنترل این جنبش ها و فروکاستن آن ها به مطالبات معین است، تا مبادا از محدودده های مقرر و مورد نظر آنان هاجور کند. این کنترل در اشکال گوناگونی صورت می گیرد که در این جا به برخی از وجوه آن اشاره می کنم. درانکار پیوستگی مطالبات و نادیده گرفتن برخی از مهم ترین مطالبات واقعا موجود مردم زحمتکش و مزدحقوق بگیر، مثلا در جامعه مشخص خودمان آشکارا دوخواست بنیادی مبارزه علیه استبداد و علیه تبعیض طبقاتی، مبارزه برای نان و آزادی وجود دارد که بطور توامان جاری شده و بطور تنگ تنگ باهم گره خورده است. در دنیا واقعی هیچ کس نمی تواند بطور خود سرانه آن ها را از هم تفکیک کرده و برای هر کدام موجودیت مستقل بیاید. از این رو مبارزه ضد استبداد از مبارزه طبقاتی و مبارزه برای عدالت و علیه شکاف های طبقاتی جدا نیست. جنبش ها در ستر مطالبات خود ویژه اشان با غول استبداد دست و پنجه نرم می کنند و شط و پوشان مبارزه سراسری علیه استبداد با دامن گرفتن این گونه مبارزات و پیوستن آنها به یکدیگر راه می افتد. اما عموما نخبه گان ما با انتزاع این دو واقعیت به هم پیوسته و جدا کردن آن ها از یکدیگر و تلاش برای تحمل انتزاع ذهنی خود برواقیعت ها، که البته در کنه خویش چیزی جز بیان آمال و منافع طبقات معینی در جامعه مان نیست، اولاً مبارزه برای نان و برابری اجتماعی را از مبارزه سیاسی و مبارزه برای دموکراسی جدا می کنند و ثانياً آن را به آینده های دور دست و نسبه حواله می دهند. و این ترتیب جنبش را به دنبال نخود سیاه می فرستند و از طریق سترون کردن آن به تسخیر خود درمی آورند. عنصر دیگری این گفتگان برای سوار شدن بر اسب سرکش جنبش، مخالفت پیگیران ها با انقلاب و مبارزات انقلابی به بهانه مغایله با خشونت است. تلاشی که حمایت از ترس مشاهده آنان از حرکت در آمدن مردم دارد. اقدام دیگران ها برای کنترل جنبش تلاش آن هاست در نماد سازی برای جنبش از طریق علم کردن عناصر و شخصیت هائی که گویا معادل و سخنگوی جنبش هستند. آن ها خود خوانده برای جنبش نماد می آفرینند و از طریق این همذات سازی تلاش دارند تا با نمادهای مصنوع خود که بهیچ وجه نماد های برخاسته از اعماق نیستند، جنبش را اسیر تاروپود مصنوعات خود بکنند. وقتی شخصیت ها از جنبش تفکیک و معادل آن شدند، آنگاه امکان خریدن و بلیزاندن آن ها نباید کارچندان شاقی باشد.

بی گمان هدف این نوشته نفی ویی ارج کردن تلاش های هیچ کس با هر گرایشی برای مبارزه جهت رهنائی زندانیان سیاسی و یا مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر نیست. برعکس با استقبالی و ارج نهادن بر هر قلم و قدمی که در این راه برداشته شود، هدف خود را نقد و افشاء اهداف و گفتگان های ضد رهنائی بخشی می داند که رسماً و آشکارا مبارزه برای آزادی زندانیان را ابزار برای تعبیه دستگاه "شعور" برای پیکره فاش "شعور" جنبش عنوان می کند. یعنی علیه آن گفتگویی که شالوده اند بر تقسیم جامعه به صغیر و کبیر و نخبه و توده و رهبر و رهبری شونده و منتهی کردن مطالبات جنبش است. چنین گفتگویی در جهت توانمند تر کردن هر چه بیشتر جنبش و مبارزه ریشه ای علیه استبداد و فلاکت نیست بلکه در جهت مثله کردن و تضعیف آن است. این گفتگان از حرکت بالنده و خود انگیزه توده های مردم که بی اعتنا به هشدارهای آنان پیش می رود، نگران شده و در صدد یافتن جوالی برای در کبسه کردن جنبش است. هم چنین این نوشته بهیچ وجه منکراهیت بزرگ عناصر آگاه و تلاش ها و مبارزات ارزنده فعالین و پیشروان جنبش و نقش آن ها در روشنائی بخشیدن و به حرکت در آوردن ارابه جنبش نیست. برعکس بر آن است که این عناصر تا زمانی که به گسست های موجود خود با جنبش های اجتماعی نائل نگردند و تبدیل به عناصر آگاه جنبش های اجتماعی و کوشندگان و سخنگویان طبیعی آن نشوند، نخواهند توانست در جهت توانمند تر کردن این جنبش و تقویت پتانسیل خود رهنائی و خود گردانی آن قرار گیرند. از این رو تقویت جنبش های مستقل و خود بنیاد، مستلزم تبلیغ و ترویج گفتگویی است متمایز از گفتگان های متعلق به نظام های طبقاتی و آن چه که این روزها عده ای معرکه گردان تلاش می کنند روایت گر آن باشند. مسأله باین شکل که جنبش سر ندارد، به تلاشی جز ایجاد ابزاری برای کنترل جنبش نمی انجامد. همانگونه که طرح این سؤال که چه کنیم که جنبش بر نتوانی های خود غلبه کرده و خود بتواند به تحقق مطالبات و اهداف عالی خویش نائل گردد، راه و سبب دیگری از فعالیت را در پیش پای ما می گذارد.

85.04.17-06.07.08

آنها البته جنبش را نه با همان وضعیتی که دارد و با مطالبات واقعی اش- مثلا مخالفت با خصوصی سازی و استثمار می خواهند، بلکه در جستجوی جنبشی سترون و باصلاح هدایت شده هستند. از این رو بانحاء مختلف مشغول انداختن پوست خریزه به زیر پای این پان نخبه و حیه المله و دارای اعتبار بعنوان اسب تروا برای گشودن قلعه جنبش بروی خود هستند. زمانی یکی از این پوست خریزه ها را به زیر پای عباس خود منتظم انداختند. اما اودران زمان هوشیارانه اعلام کرد که جنبش نیازی به رهبری ندارد و اگر روزی هم لازم داشته باشد خود جنبش بوجودش خواهد آورد. هم چنین آن دسته از فعالین سیاسی که تا دیروز مبارزه خود و نخبه گان را معادل و شاخص اصلی مبارزه مردم با رژیم بشمار می آوردند، اکنون با مشاهده وضعیت جدید خود را با مسأله تازه ای بنام ضرورت و چگونگی کنترل این جنبش ها مواجه می بینند. در نزد آن ها جنبش بی سر امری نامتعارف، خطرناک و موجودی ناقص الخلقه محسوب می شود. بهمین دلیل شاهد تلاش های مضاعف آنان در راستای کسب فرادستی بر جنبش و کنترل و جهت دادن به آن از سوی این گونه نخبه گان غافلگیر شده هستیم. در این مورد، یک باور فراگیر و جا افتاده، در میان همه نخبه های گوناگون اعم از لیبرال-چپ ها و لیبرال-دمکرات ها و یا لیبرال های تمام عیار، چه آن هائی که مستقل بوده و به حرکت های درون زا باور دارند و چه آن هائی که با دخیل بستن به کرامات قدرت ها بزرگ به محرک های برون زا باور دارند، وجود دارد که به یاری آنان می شتابد. وجود پس زمینه های عینی در جامعه و انطباق گفتگان مبتنی بر ضرورت رهبری با عقل "سلیم و مشهود"، بدان بردن برومندی می بخشد. جملگی نخبه های رنگارنگ متعلق به این گفتگان، خلا بزرگ کنونی را فقدان سربرای این جنبش می دانند. متأسفانه در هر راهی باین گفتگان و بدون آن که الزاما به آن ملحق شده باشند، حتی از سوی برخی نیروهای مدعی چپ- صرف نظر از رنگ و بوی متفاوت آن ها- اشتراک نظر دیده می شود. که نشان از بیگانگی آن ها با مضمون رهنائی بخش جنبش اصیل سوسیالیستی و عدم پلایش خود از آثار الگو و تجربه شکست خورده یک صدسال گذشته دارد. بی شک وقتی تئوری مبتنی بر "بدهات رهبری" جا افتاد، آنگاه نوبت تلاش برای یافتن و ساختن و تراشیدن این رهبری بعنوان مضمون اصلی فعالیت همه این جریانها فرامی رسد. فعالیتی که بنابه ماهیت خود در برابر وظیفه توانمند کردن جنبش ها قرار می گیرد. نمی توان انکار کرد که در میان معتقدان به تئوری رهبری، نخبه ها و گرایشات گوناگونی وجود دارند که نحوه فرموله کردن آن ها از این مقوله با یکدیگر بسی متفاوت است. و در این میان البته تئوری ولایت فقیه در قالب صغیرانگاشتن مردم و نیاز فطری آن ها به متولی گری و اندیشه چوپان و رمه جایگاه خاص خود را دارد. اما نباید فراموش کرد که همه این تئوری ها باین زحمتی فرموله نمی شوند بلکه در اشکال و مقولات مدرن تری تلطیف شده تری بیان می گردند که در آن به جنبش به مثابه ابزار اجرایی برای اراده نخبگان نگریسته می شود که هم چون پیکری نیازمند سراسر است. وقتی شالوده این گفتگان پیش می ریزی شد دیگر چندان مهم نیست که ابزار مزیور را یک نهاد ملی بنامیم، یا حزب و یا آن را حول چند شخصیت مقبول سازماندهی کنیم. اما صرف نظر از این تمایزات، آنبشخو و واحدی همه این گونه نگرش ها و این گونه تلاش ها- از برلین و بروکسل و لندن و واشنگتن گرفته تا تلاش های درون مرزی و ظاهراً درون زای کسانی چون گنجی ها را- به یک دیگر مرتبط می سازد. این آنبشخور مشترک همانا باور به این پیشفرض است که گویا توده های رنج و زحمت قادر به رهنائی خود، ایجا خود حکومتی و برپائی حاکمیت مستقیم خود نیستند، مگر به وساطت طبقه نخبگان و گماشتن آن ها به مثابه سر بر پیکر خود. از آنجمله کهن شکاف بین بدنه و سردر این بینش میراث داری می شود و چنان که مشهود است در آن نخبه، که موقعیت خود ویژه اش را مدیون تقسیم کار اجتماعی مبتنی بر تقسیم و شکاف طبقاتی است، توانائی و موقعیت خویش را نه در جهت تقویت آگاهی توده رنج و کار بر نیروی مغفول نگهداشته خود و علیه بر شکاف تاریخی سرو پیکر، امت و امام و یا رهبری ورهبری شونده و لاجرم تضعیف مستقیم موقعیت تعریف شده خود در نظام طبقاتی، بلکه در جهت نهادی کردن این شکاف و به عنوان تعبیه معبر برای این پیکره فاقد شعور و کارمندی گیرد. این بینش وظیفه روشن فکران و آگاهان جامعه را نه تقویت فرهنگ خود رهنائی و خود گردانی جنبش ها بلکه تسلط بر این جنبش ها و جهت دادن به آن تعریف می کند. بدیهی است که آن ها دست خالی نبود و در پیش برد هدف خود از سر قفلی و رانت مؤثری برخوردارند که همانا موقعیت و اعتبار اجتماعی اشان به مثابه روشن فکران یک جانب و پیشتیبائی همه جانبه از سوی بهره مندان شکاف های طبقاتی در سطح ملی و بین المللی از جانب دیگر است.

## آیا رژیم اسلامی در تدارک سرکوب بیشتر میباشد؟!

ابعاد همه جانبه سرکوب مردم اکنون توسط رژیم اسلامی تدوین شده است. تدوین این برنامه از آن جهت توسط رژیم اسلامی در سلوچه برنامه های ارتجاعی اش قرار گرفته است که در خواسته های کارگران، جوانان و زنان؛ وضعیت سیاسی و بین المللی موجود و وضعیت نا بسامان اقتصادی کشور؛ فشارهای قابل ملاحظه رای را متوجه کلیت رژیم اسلامی کرده اند. اکنون رژیم برای هرچه طولانی تر کردن عمر ننگین خود از یکسو تصمیم به دست به سر کردن مردم داشته و از سوی دیگر برای گریز از پرتگاه نیستی؛ دست در طناب های فرسوده ای انداخته که مردم آن را از 27 سال پیش بدینسو تجربه کرده اند. رژیم مصمم است مردم را از زوایای مختلف و در چهره های متفاوت مورد حمله و سرکوب قرار دهد؛ سرکوبشان کنند چون درخواستهای زنانه دارند! سرکوبشان کنند چون درخواست های اقتصادی دارند؛ سرکوبشان کنند چون خود را هماهنگ با عقب ماندگی های رژیم نمیبینند؛ سرکوبشان کنند چون از گرسنگی و بیکاری تن فروشی میکنند؛ سرکوبشان کنند چون بعلت توزیع مواد مخدر توسط برخی از مسئولین رژیم و همچنین مشکلات ناشی از ناهنجاریهای اجتماعی قدرت تحملشان را صلب شده و به اعتیاد پناه برده و با نام کارتن خواب در کنار خیابانها سرگردان میباشند؛ سرکوبشان کنند زیرا که دانشجویان آزادخواهی هستند که با سیستم غیر دموکراتیک و قرون وسطایی رژیم مخالفند؛ سرکوبشان کنند چرا که جوان هستند و حال و هوای دیگری جز فلاکت و بدبختی در سر دارند؛ سرکوبشان کنند چرا که از خواسته های ملی خود دفاع میکنند؛ و کلا آنها را سرکوب میکنند چرا که انسان و دگر اندیش هستند.

برای پی بردن به این که رژیم تا چه اندازه مصمم به سرکوب است؛ کافیتست نگاهی سطحی به آمار دستگیری های مربوط به "طرح امنیت اجتماعی" که توسط مجریان جنایت کار رژیم اسلامی که در طرف مدت 44 روز اعمال شده است؛ بیانداریم. در هفته گذشته "سردار زارعی" مجری برنامه جنایتگریهای رژیم اسلامی؛ اعلام کرد که در طول اجرای "طرح امنیت اجتماعی" از 22 اردیبهشت تا چهارم تیرماه سال جاری 8 هزار و 657 تن دستگیر شده اند که در این میان 4 هزار و 896 تن با اخذ تعهد آزاد و سه هزار و 761 تن جهت رسیدگی به پرونده تحویل مراجع قضایی شدند. او همچنین گفت در میان دستگیر شدگان خیل بیشتری از زنان وجود دارند. وی تأکید کرد "مجموع زنانی که به دلیل بدحجابی تحویل مراجع قضایی شدند، عمدتاً از مانکنهایی بودند که مشکلات حاد داشتند!" و همچنین اشاره کرد که از مجموع آزادشدگان دو هزار و 500 نفرشان زن بوده اند. یقیناً مجموع زنان دستگیر شده که هنوز در زندان بسر میبرند بیش از تعدادی میباشد که "آزاد" شده اند.

اگر آمارتاید جنسی علیه زنان را در جمهوری اسلامی؛ در جای دیگری مورد بررسی قرارگیرد و تنها به همین آمار اعلام شده نظر بیافکنیم؛ از ترکیب سنی دستگیر شدگان و گسترش دستگیری اینهمه زن؛ متوجه زیر فشار قرار گرفتن مستقیم زنان و بطور کلی جوانان در یک یورش 44 روزه میشویم.

آمارسنی دستگیر شدگان توسط زارعی از این قرارند: "از هشت هزار و 657 متهم دستگیر شده در جریان اجرای طرح امنیت اجتماعی 860 نفر دارای سنین بین 15 تا 20 ساله، 5100 نفر حدود در سنین 20 تا 25 ساله و 1500 نفر حدود سنین 25 تا 30 ساله اند و تنها چیزی حدود 500 نفر بیش از 30 سال سن داشته اند. البته این دستگیری ها مربوطند به پروژه "طرح امنیت اجتماعی" بقیه دستگیری ها را میتوان در اخبار مختلف مشاهده کرد که به آمار فوق اضافه نمود. از آنجمله دستگیری های مختلف کارگران بدلائل مختلف، دستگیری خیر نگاران، زنان معترض علیه قوانین ضد زن؛ دانشجویان؛ اعتراض ملیت ها بدلائل اعتراض به قوانین نا برابر بین قومیت های ساکن ایران و صد ها "خلاف" دیگری که بر شمرده آن در این مقاله میسر نیست.

اکنون نیز "دادستان عمومی و انقلاب" اعلام نمود است که "بکار گیری شیوه های نوین جاسوسی و تلاش برای بر اندازی نظام اسلامی ایران به عنوان مهمترین توطئه های دشمنان است و بر ضرورت برخورد قاطع با جرایم امنیتی؛ جاسوسی؛ براندازی و بر هم زدن آسایش عمومی تأکید کرد." گرچه این مواضع دیرین و همیشگی این رژیم بوده اند؛ اما اعلام آن در زمانی صورت میگردد که خامنه ای در نطق خود بمناسبت سالگرد کشته شدن بهشتی اعلام نمود "مهم ترین مسئولیت قوه قضائیه مبارزه با جرم و تخلف و اجرای قاطعانه عدالت است." وی همچنین تأکید کرد "دستگاه قضایی به تنهایی نمی تواند همه امور کشور را اصلاح کند"، و افزود "اگر دستگاه قضایی وظیفه خود را به صورت کامل و صحیح انجام دهد، دیگر دستگاه ها نیز مجبور به حرکت به سمت صلاح و مبارزه با عوامل فساد خواهند شد." وی همچنین لزوم برخورد قاطعانه با تخلفات در قوه قضائیه و حتی حساس بودن به شبهه تخلف را یادآور شد.

اعلام چنین مواضعی مارا متوجه میسازد که رژیم خود را در معرض خطر مشاهده میکند و از این رو گسترش ابعاد سرکوب را تأکید مینماید.

دستگیری زنان و جوانان در یک پارتی 44 روزه نشان از قاطعیت رژیم برای سرکوب این نقطه فوران زیست. و غیر از خیل زنانی که بیش از نیمی از جمعیت ایران را تشکیل میدهند با جوانانی مواجه میباشد که بیش از 25 میلیون نفرشان بین سنین 14 تا 24 ساله هستند. درست در این سنین نیز بیش از 14% بیکار هستند و درست در این سنین دختران و پسران خواهان برقراری آزادیهای دموکراتیک در تمامی جامعه میباشند.

جوانان نیروهای پرخاشگری هستند که حتی اگر هم در خانواده های وابسته به رژیم تربیت شده باشند؛ به همان دلیلی که حتی اگر دستان پدران و مادرانشان در خون جوانان بیگناه آلوده باشد؛ از بی قانونی و بی عدالتی جاری در ایران آگاه هستند. آنها از تمامی قوانین غیر انسانی این رژیم تفر دارند و با آن سازگار نیستند. از این گذشته جوانان ایرانی امکان بسیار اندکی داشته اند تا با قوانین و برخوردهای دموکراتیک آشنا شوند؛ آنان با مسائل غیر دموکراتیک و خشونت های مذهبی بقدر کافی آشنا شده و زیانهای اجتماعی آن هارا لمس کرده اند.

آنها کاملاً درک کرده اند که شیوه های غیر دموکراتیک چگونه به تلاشی انسانها وانسانیت چه در خانواده ها و چه در جامعه منجر شده اند. آنها بیرحمی رهبران رژیم اسلامی را که نه تنها از نا عدالتی ها دفاع کرده بلکه خودشان بی عدالتی را تبلیغ و در جامعه بعنوان یک متد متداول تأکید نموده و دستشان به خون جوانانی آلوده است که چیزی جز برابری انسانها آرزو نکرده اند. از این روست که اگر چه آنان دموکراسی را در جامعه ندیده اند اما دقیقاً به همین جهت ضدیت آشکاری با زور گوئی دارند. اتکا به این مسئله است که غالب جوانان را رو در روی رژیم اسلامی قرار میدهد.

رژیم اسلامی نیز حالات انفجاری این قشر را دقیقاً مورد مطالعه قرار داده است. برنامه ریزی برای تدارک سرکوب آنها نه یکشنبه بلکه از سالیان پیش وجود داشته است. رژیم اسلامی در ظرف 27 ساله گذشته سعی نموده تا جامعه را اسلامیزه کرده و مبارزه خود بر علیه تجدد خواهی را تعمیق بخشند. اما تمامی سعی اش چون آبی که در هاون کوبیده شود حاصلی در پی نداشته است.

اکنون برای رهبران این رژیم نیز روشن شده است که حتی مذهبی های طرفدار رژیم نیز مواضع آشکاری علیه رژیم اسلامی اتخاذ مینمایند. در چنین وضعیتی است که متوجه خواهیم شد رژیم اسلامی اکنون دیگر صدور دستور قتل عام هم نخواهد توانست از خواسته های دموکراتیک جوانان و زنان در اسارت رژیم بکاهد. هر سرکوبی منجر خواهد شد تا مردم برای بدست آوردن حقوق حقه شان جری تر شوند.

بنا بر این رژیم نخواهد توانست ابعاد سرکوب را ژرفتر کند. انتخاب زمان و شیوه سرکوب مردم برای رژیم اهمیت حیاتی دارند. او نمیتواند در هر زمان و با استفاده از هر شیوه ای سرکوب مردم را گسترش دهد. این خود یک استقامت "خطرناک" مردم در برابر رژیم اسلامیست. بر این اساس است که رژیم از ترس استقامت و حتی یورش مردم، اجباراً هر روز بهانه ای تحریک برانگیز را دستاویز سرکوب مردم مینماید. گرچه این بهانه ها خود نیز منجر به گسترش نفرت هرچه بیشتر مردم از رژیم میشوند؛ اما همین کافیتست که هزاران نفر از جوانان و کارگران در مقابل رژیم اسلامی دست به عقب نشینی های موقت بزنند. این کیش و قوس بین رژیم جوانان؛ زنان و کارگران سالیان سال است که وجود دارد. نه کارگران زنان و جوانان دست از مقاومت برمیدارند و نه رژیم برای سرکوبی گسترده تر توانا تر میشود. از این روست که او مجبور به طرح برنامه هائیسست تا ذائقه مذهبی ها را تحریک کرده و با بوجود آوردن جو حمایتی هرچند زودگذر دست به یک یورش جدید بزند. در ابتدای انقلاب اسلامی شخص خمینی از همین حیله سود جست و با شعار "اسلام در خطر است" توانست نیروهای متوهم را برای حفظ نظام متحرک نماید. گرچه هم اکنون اینگونه شعارها نمیتوانند همانند زمان خمینی تحریک آمیز باشند؛ اما دست اندرکاران رژیم توجیه مذهبی پوست کنده تری را از بطن "اسلام در خطر است" بیرون آورده اند. آنان اکنون با توصل به این شعار هائی چون "طرح امنیت اجتماعی" "مبارزه با بد حجابی" و از این قبیل دست به یورش میزنند و حاصل آن نیز دستگیری هزاران نفر زن و مرد جوان بوده است.

جوانان این توجیهات را به خوبی میشناسند اما مردمی که به احمدی نژاد رای داده اند بعضاً بخاطر احساسات مذهبی اشان و غالباً بخاطر وابستگی شغلی و اقتصادی خود به رژیم اسلامی و برای حفظ ظاهر شدیداً از این توجیهات مذهبی حمایت مینمایند.

سرکوب "زیاده خواهی" مردم برای رژیم اسلامی ارزش سیاسی بسیار بزرگی دارد. رژیم میداند که در صورت اقدامات و احتیاطیه با ایستادگی بیشتر و فشار از پاتین شدیدتر مواجه خواهد شد. از این روست که هر اقدام سرکوبگرانه رژیم بایستی هرچه بیشتر در انظار بین المللی افشا گردد.

## تبعیض ، خوراکِ قدرت !

جنسی و چه حاکمیت طبقاتی و حاکمیت ملی، نشان می دهد و با تمام قوا می خواهد آن را حفظ کند.

چنین است که تبعیض های مختلف در هر عرصه ای رواج می یابند و همه دست به دست هم می دهند تا یک چیز، تنها یک چیز را حفظ کنند. حاکمیت قدرت مدارانه را.

آیا تبعیض جنسی مادر تمام تبعیض هاست؟

حداقل می توان تبعیض جنسی را که از حاکمیت مرد(قوی) بر زن (ضعیف) زاده شد، به عنوان قدیمی ترین و اولیه ترین تبعیض نام برد و شاید بتوان ظهور آن را هم زمان با ظهور تبعیض طبقاتی دانست. در هر حال واضح است که برتری طبقاتی با تکیه بر مردسالاری پا به عرصه وجود گذاشت و مردسالاری توانست از تبعیض طبقاتی برای حفظ قدرت خود بهره مند شود.

تبعیض جنسی ناظر بر تفاوت جای گاه دو جنس در جامعه است. بحث بر سر اختلاف و تفاوت بین زن و مرد نیست (که تفاوت ها بسیار است) و بحث حتی تنها بر سر برابری حقوق زن و مرد نیز نیست (که در هر لحظه و هر فرصت باید علیه نابرابری های قانونی جنگید). مسئله اصلی حاکمیت یک جنس بر جنس دیگر است. مسئله جای گاه فرادست برای مردان و فرودست برای زنان در جامعه و در رفتار انسان هاست. این امر باعث به وجود آمدن روابط ویژه ای میان انسان ها گردید که اثرات خود را در تمامی اجزای جامعه به جای گذاشت. چنین رابطه ای را بدون استثناء در همه جا شاهدیم. در هر طبقه و قشری، در هر اداره و کارخانه ای، و در هر خانه ای.

بنابراین برای رفع چنین تبعیضی می بایست برتری یک جنس بر جنس دیگر از میان برداشته شود و رابطه مردان و زنان تغییر یابد. مبارزه برای رفع چنین تبعیضی بسیار فراگیر است و ملزومات خود را دارد. برای محو تبعیض جنسی، باید ساختار جامعه تغییر یابد و تمامی ارزش ها، تابوها، مفاهیم و قوانین موجود می بایست دگرگون گردند. تحقق برابری دو جنس در مقابل هم و در جامعه، دنیای دیگری می طلبد. اگر مبارزه مستقلی حول مشخصات تبعیض جنسی سازمان داده نشود، جز انحراف از این مبارزه و یا فرعی شمردن آن و در نتیجه به فراموشی سپردن آن و یا به فردای محال موکول کردن آن، نتیجه دیگری ندارد.

به همین ترتیب تبعیض طبقاتی ناظر بر تناقض موجود میان رابطه انسان ها در امر تولید است. عده زیادی در تولید نقش مستقیم دارند و عده قلیلی صاحب ارزش اضافی ناشی از آن تولید، می شوند. و به این ترتیب بر سرنوشته و زندگی اکثریت مردم حکومت می کنند. اقلیتی در جامعه رشته حیات را در دستان خود می گیرد و صاحب قدرت می شود و به این ترتیب نه تنها با دراختیار گرفتن ارزش اضافی، بلکه با تغذیه از تبعیض جنسی، با سود بردن از تبعیض ملی و نژادی و مذهبی، با بهره بردن از قوانین، ارزش ها و تابوها، استحکام بیشتری به قدرت و جای گاه خود می دهد. از طرفی توده مردان را به خدمت خود درمی آورد تا ارزش اضافی بیشتری تولید کنند و از طرف دیگر جای گاه برتر آن ها را به لحاظ جنس، حفظ می کند، او را حاکم و مالک زن و دختر خود می کند و نقش فرودست را توسط قانون، اخلاق و مذهب به زنان اعطا می کند تا با کار خانه و تیمار از مرد- کارگر، ارزش اضافی را مضاعف نمایند. به این امر بسنده نمی کند و زن را هم زمان به کار بیرون از خانه روانه می سازد و با دست مزد کم تر و تقسیم کار جنسی، شیریه زندگی او را می مکد.

در نتیجه مبارزه در جهت رفع تبعیض طبقاتی، ناظر بر تغییر ساختار اقتصادی است. محو طبقات را نشانه می رود و برابری انسان ها را در روند کار، تولید و ارزش اضافی می طلبد. چنین مبارزه ای می باید به طور مستقل، متمرکز و بنا به مشخصات ساختار اقتصادی موجود در جامعه، سازمان یابی شود.

برخی از طرف داران مبارزه طبقاتی اما، معتقدند ، مهم ترین تضاد موجود در جامعه، تضاد میان طبقات است و تمام توجه خود را به این تضاد متمرکز کرده و ادعا می کنند که با حل این تضاد، سایر تضادها نیز حل می شود. در واقع انتظار دارند که

وقتی چشم هایم را به وسعت تاریخ باز می کنم (البته اگر واقعا بتوانم!) و به همه چیز خوب نگاه می کنم، می بینم که چگونه تضادها و تبعیض هایی که در یک جامعه عمل می کنند، به هم مرتبط اند. هیچ تبعیضی بدون تغذیه از دیگری بقایای نمی داشت و نخواهد داشت.

جامعه انسانی از ابتدای موجودیت خود، کم کم، ذره ذره و لحظه لحظه نظامی را برای خود به وجود آورد و توانست در چهارچوب آن رشد کند. چنین نظامی، از قاعده ای بسیار قدیمی و جاافتاده پیروی می کرد. غلبه قوی بر ضعیف.

"قوی"، ابتدا با از میان برداشتن "ضعیف"، به شکل حیوانی آن، پیروزی خود را جشن می گرفت و بعد با هوش و ذکاوت رو به رشد خود، به کنار گذاشتن و به گوشه ای راندن "ضعیف"، اکتفا کرد و در نهایت به مرحله به خدمت گرفتن "ضعیف" برای اهداف و مقاصد خود رسید و از آنان به اندازه کافی بهره گرفت. اشکال بهره کشی را تغییر داد تا جایی که "ضعیف"، حتی از بهره مند بودن خود و از شکل بهره دهی خود نیز غافل ماند و گاه خود، داوطلبانه به پروسه قوی تر کردن "قوی" یاری رساند!

"قوی" چه کرد؟ "قوی"، برای از بین بردن، به گوشه ای راندن و یا بهره وری از "ضعیف"، تبعیض را رواج داد. "ضعیف" را از برابر بودن با خود محروم کرد، حق و حقوق او را از بین برد و در نهایت برای واداشتن او به اطاعت، امتیازهای ناچیزی به او داد و در این میان به هر شکل و با هر وسیله ای به قوی تر کردن خود پرداخت. خود را مرد و مردانه ساخت و زن را حقیر و ناچیز شمرد. خود را مالک و سرمایه دار ساخت و از دهقانان و کارگران و زحمتکشانشان برای انباشتن ثروت خود سود برد. خود را ملت و نژاد برتر دانست، سایر ملل را خوار و ناچیز شمرد و آنان را از حق زیستن محروم ساخت. خود را رهبر اعلام کرد و از امواج انسانی برای به کرسی نشاندن امیال و اهداف خود بهره مند شد. رنگ پوست خود را، زیباترین اعلام کرد و از هر عرصه ای که قابل تصور است، برای قوی تر شدن خود استفاده نمود. مذاهب را ساخت، ارزش ها را پایه گذاری کرد، تابوها را رواج داد، خرافات را همگانی کرد، مفاهیم را بنا گذاشت و جامعه را آن چنان نظامی داد که همه دست به دست هم داده تا جای گاه "قوی" را تضمین کنند. نظامی قدرت مدار و برای قوی تر ساختن قدرت و برای حاکمیت بلامنازع "قوی" و برای ضعیف تر کردن "ضعیف".

هرچند قوانین در طول تاریخ تغییر یافتند و بنا به رشد جامعه و مدنیت اصلاح شدند، اما یک چیز ثابت ماند و آن منفعت "قوی" بود. مذاهب، ارزش ها، تابوها و همه چیز دگرگون شد، اما نفع "قوی" ثابت ماند. پایه و اساس هر تغییری در وهله اول، تاکنیک "قوی" در مقابل اعتراض و انقلاب "ضعیف" بود. قدرت بسیار سازش کار است، اما در یک امر سازش نمی کند و آن حفظ قدرت است. "قوی"، حاضر است در مقابل طغیان "ضعیف"، قانون تغییر دهد، مذاهب جدید اعلام کند، تابو و ارزش های کهنه را نابود و ارزش های جدید برقرار کند. به عبارتی "قوی" برای ماندن در قدرت، پرنسیپی نمی شناسد، جز حفظ قدرت به هر وسیله.

چنین است که می بینیم برده دار تبدیل به مالک می شود، بعد به سرمایه دار، در نهایت به امپریالیست و اکنون تنها راه حفظ قدرت را در نئولیبرالیسم سراغ می کند.

چنین است که مرد برای حاکمیت خود، نه تنها حکومت را مردانه می کند، بلکه در شرایطی که به خدمت سرمایه دار نیز درآمد، باز به حاکمیت خود بر زن و دختر در خانه ادامه می دهد.

و به دفاع از ملت قوی می پردازد و پشت شعار تمامیت ارضی، تضاد ملی و تبعیض قومی را نهادی می کند.

به این دلیل است که "قوی"، خود را در نقش مرد، سرمایه دار، با نژاد برتر و قوم صالح تر، چه در حاکمیت سیاسی، حاکمیت



زمانی می توان از نابودی این نظام صحت کرد که کلیه تبعیض های موجود در جامعه، ریشه کن شوند. باید دانست، تنها با تغییر قدرت سیاسی هیچ تبعیضی از میان نمی رود و نمونه های مختلف در تاریخ نشان داده اند که اگر برای رفع هر تبعیضی به طور جداگانه و مستقل مبارزه نشود، و اگر این مبارزات در تداوم خود، به هم پیوند نخورند، هرگونه مبارزه سیاسی محکوم به شکست است

### \* پیوندها \*

سر دبیر : آرش کمانگر

[arash.k@rahekargar.net](mailto:arash.k@rahekargar.net)

روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchp.com](http://www.etehadchp.com)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

توده های زحمت کش متحد شده، خود را سازمان دهند و تبعیض طبقاتی را از میان بردارند. آن ها دیگر زحمتی به خود نمی دهند که سایر تبعیض های کهنه میان روابط انسان ها را شناخته و راه های مبارزه با آنان را هم وار کنند. کما این که بدون از بین رفتن ریشه ای کلیه تبعیض ها، نمی توان یک تضاد را به طور ریشه ای از میان برداشت و به همین دلیل است که حتی بعد از یک هجوم سرسری به یکی از تضادها، مجدداً آن را به اشکال دیگر بازسازی کرده و برقرار می سازند.

برخی بر این باورند که زنان یک طبقه محسوب می شوند و مبارزه برای حقوق زنان، یک مبارزه طبقاتی است و مبارزه طبقاتی نیز یعنی مبارزه با طبقه سرمایه دار و در نتیجه مبارزه فمینیستی همان مبارزه سوسیالیستی است و بنابراین مبارزه سوسیالیستی برای رفع ستم جنسی کفایت می کند و غیره. این تعریفی ست یک جانبه و خاص از سوسیالیسم. اما اگر سوسیالیسم را به معنای عام و با تمامی ابعادش می شناسیم، بنابراین مبارزه برای سوسیالیسم تنها ناظر بر مبارزه طبقاتی نمی تواند باشد، بلکه مبارزه با تمامی تبعیض های موجود در جامعه در آن نهفته است. در این صورت اگر از مبارزه برای سوسیالیسم حرف می زنیم، مبارزه با تبعیض جنسی یکی از حوزه های اصلی سوسیالیسم محسوب می شود. چنان چه مبارزه علیه نظام طبقاتی سرمایه داری نیز یکی دیگر از حوزه های اصلی مبارزه برای سوسیالیسم را تشکیل می دهد و همین طور مبارزه با مظاهر تبعیض ملی و سایر تضادهای حاکم میان روابط انسان ها، همه و همه اجزای مبارزه برای سوسیالیسم را تشکیل می دهند.

عده ای نیز بر این امر تأکید دارند که نظام طبقاتی و مردسالاری دو نظام جدا از هم نیستند و پیوندهای ریشه ای با هم دارند. آن ها می خواهند از یک سو تمایز خود را با سوسیالیست هایی که تنها رفع تبعیض طبقاتی را مد نظر دارند و تبعیض جنسی را نیز از همان طریق قابل رفع می دانند، نشان دهند و از سوی دیگر با فمینیست هایی مرزبندی می کنند که مردسالاری را نظامی جدا از نظام طبقاتی می بینند و بدون التفات به تبعیض طبقاتی و بدون نابودی تناقض میان روابط انسان ها درامرتولید و ارزش اضافی، قصد بر هم زدن نظم مردسالارانه حاکم بر جامعه را دارند.

بنابراین چه مردسالاری و نظام طبقاتی را دو نظام مجزا بدانیم و چه یک نظام به هم پیوسته، باید بدانیم که مبارزه در هر حوزه ای اگر جداگانه و بی ارتباط با یک دیگر پیش رود، مسلماً نیمه کاره و ناکام خواهد ماند و به پیروزی قطعی نخواهد رسید. مهم این است، معتقد باشیم که این دو پدیده از یک دیگر تغذیه می کنند و به هم دیگر تکیه می کنند و به حضور هم وابسته هستند. آن ها هم دیگر را تکمیل می کنند و به هم نیاز دارند. اگر چه هریک مظاهرویزه خود را دارند و اثرات متفاوتی در جامعه به جای می گذارند و می توان مشخصات آنان را با دو تعریف مختص به خود ارائه داد، اما نباید با شعار این، همانی! هر دو را بر هم منطبق کرد و در عمل یکی را به دست فراموشی سپرد. شعاری هست که می گوید، سوسیالیسم و فمینیسم یکی هستند و آن هم سوسیالیسم است! یا برعکس. نتیجه در هر دو شعار یکی است، نادیده گرفتن یکی و شکست در دیگری!

بنابراین آن چه مسلم است ارتباط و پیوند ناگسستنی میان این همه تبعیض در جامعه است. و می بینیم که چگونه هریک از تضادهای میان انسان ها، مهره های یک رشته به هم پیوسته را تشکیل می دهند و چگونه وجود هریک به حیات دیگری وابسته است. با این که هر تبعیض ناظر بر یک تناقض معین در جامعه است و استقلال و نشانه های ویژه خود را دارد، اما در ریشه به هم مرتبط هستند و همه در مجموعه خود اجزای یک نظام غیردمکراتیک را تشکیل می دهند. نظام غیردمکراتیک حاکم بر تمامی آحاد جامعه. از حکومت گرفته تا محل کار و در خانه و در کلیه روابط انسان ها. یک اختاپوس که با پاهای متعدد خود از تبعیض های موجود در جامعه می مکد تا حیات خود را تضمین کند.

## اوضاع سیاسی و وظائف ما

1- مبارزه جنبش ما برای رهائی، علاوه بر تداوم با مسائل تازه ای هم روبرو بود.

در دوره اخیر حکومت اسلامی تلاش کرد با مانور "تنش بیشتر" در صحنه بین المللی و برگ های دیگری در عرصه داخلی برای بقای خود بازی کند. در عرصه بین المللی برای مقابله با فشاری که مدت هاست نقش مهمی پیدا کرده و در دوره اخیر بیش از هر زمان بوده است، همه تلاش خود را بر استفاده از روزه های متمرکز کرده که در نتیجه ضعیف شدن نسبی موضع آمریکا برای به خط کردن کامل همه قدرتهای دیگر، به وجود آمده و می آید. به عبارت دیگر با مانور مقاومت و تعرض، از زمینه بروز رقابت بین دیگر قدرتهای بین المللی با آمریکا بهره برداری کند. این زمینه رقابت که در حال گسترش است، علاوه بر مخالفت های درونی ایالات متحده با سیاست های دولت بوش، که در سال گذشته شدید بود، برد و عوامل مهم استوار است: زمین گیر شدن برنامه "خاورمیانه بزرگ" و مختل شدن سرعت پیش روی برنامه نئولیبرالی سرمایه جهانی.

این عوامل همانطور که در برنامه های دشمنان، حکومت اسلامی و امپریالیسم، مؤثر است، در روند مبارزه جنبش ما تأثیر گذار است. به ویژه گسترش مقاومت علیه برنامه نئولیبرالی سرمایه جهانی که بستر جهانی مبارزه جنبش ما را نمایان می کند.

در خاور میانه، برنامه جامع " خاور میانه بزرگ" زمین گیر شده است. همه نشانه ها حاکی از به رکود کشیده شدن این برنامه بدلیل مشکلات عراق و افغانستان و فلسطین است. اگر آمریکانینجا مجبور شدند در سال 2004 برای پیشرفت برنامه ای که برای تثبیت سلطه بی چون و چرای خویش بر منابع انرژی داشتند، تا حدی اروپائینها را هم شرکت دهند، حالا مشکلات در حدی است که برای حل مسئله اصلی برنامه " خاورمیانه بزرگ"، یعنی مسئله ایران، نه تنها از یکجانبه گرانی مدل سال 2003 فاصله می گیرند بلکه مجبورند هوای قدرتهای دیگر چون چین و روسیه را هم داشته باشند.

نشانه های مختل شدن و کند شدن سرعت پیش روی برنامه نئولیبرالی سرمایه جهانی نسبت به دهه 90 قرن گذشته و سالهای آغازین قرن کنونی را بیش از هر کجا در مناطق مهمی چون اروپا و آمریکای لاتین می توان پی گرفت و دید. اروپا، در دوره بعد از مبارزات فرانسه است. مبارزاتی که در سال 2005 منجر به رد شدن قانون اساسی اتحادیه اروپا شد. یعنی برنامه ای که به مراتب نئولیبرالی تر از برنامه های کنونی کشورهای اتحادیه است و نظامی گری رادر اروپا بنحو بی سابقه ای، بعد از جنگ دوم، شدت می دهد مورد پذیرش مردم فرانسه قرار نگرفت. و مبارزه بزرگی که در آوریل 2006 قانون استخدام اول مصوبه پارلمان را با " شورش های خیابانی" از صحنه بیرون راند. تأثیر این مبارزات در اتحادیه اروپا و در کشورهای مهم آن قابل ردگیری است. بررسی و تصویب قانون اساسی اروپا برای دو سال به تعویق افتاد. در آلمان و در ایتالیا، دولتهای حاکم برای پیش بردن برنامه های سخت نئولیبرالی خود بسیار محتاط و دست به عصا شده اند.

در آمریکای لاتین، از مکزیک تا آرژانتین، جنبش های اجتماعی بزرگ و در مبارزه با برنامه های نئولیبرالی دولتهای حاکم، همه آنها را به تنگنا رانده اند و اغلب این دولتها در انتخابات در مقابل

شعارها و برنامه های مخالفان تنو لیبرالیسم وا می دهند. تعویض این دولتها و روی کار آمدن حکومت های از نوع بولیوی، برنامه های جامع قطب های اصلی سرمایه جهانی یعنی ایالات متحده و اتحادیه اروپا را در آمریکای لاتین با موانع مهمی روبرو کرده است. مهم تر از آن حضور و تأثیر جنبش های بزرگ اجتماعی است، مثلاً در مکزیک که نهادهای مستقر سیاسی و مبارزه پارلمانی را نمی پذیرند و در پی دگرگونی بنیادی نظام سلطه سرمایه اند. حالا در فضای سیاسی آمریکای لاتین " صدای چپ" اوج گرفته است.

آشکار بودن نشانه های مقاومت در برابر برنامه های نئولیبرالی در آمریکای لاتین و اروپا به معنی نبود مقاومت در سایر نقاط از جمله ایران نیست. بلکه اختلال در پیش روی این برنامه در همه جا قابل مشاهده است. و علاوه بر آن مقاومتها در نقاط مختلف جهان برهم تأثیر گذاشته اند. در ایران بخش مهم حاکمان برای مصادره مقاومت روبه افزایش مزدحقوق بگیران و زحمتکشان کشور در برابر برنامه سرمایه داری به شعارهای " عدالت طلبی" متوسل شده و از جمله باهمین وسیله رقبای حکومتی خود را هم از صحنه رانده است. بی جهت نیست که حالا همه نیروها به یاد " عدالت اجتماعی" افتاده و حتی لیبرالها هم از آن دم می زنند.

این اختلال در پیش روی برنامه نئولیبرالی سرمایه داری زمینه ساز تشدید رقابت است. اگرچه " تنازع" از عناصر ماهوی سرمایه داری است و از آن جدا شدنی نیست و همبستگی در سرمایه داری جایی ندارد و بهمین دلیل محتاج سر کرده و " نیروی هژمونی" است، اما در شرایط سخت شدن پیش روی، رقابت و تنازع و تقاضا برای سهم بیشتر شدت می گیرد. اگر چه هنوز حاد شدن رقابت بین قطب ها، آشکار نیست اما زمینه های آن پرورده شده و می شود. نه تنها بین دو قطب اصلی کنونی یعنی ایالات متحده و اتحادیه اروپا، بلکه قطب عروج کننده سرمایه داری، یعنی چین زمینه های لازم را برای ورود به رقابت و اعمال اراده در سیاست بین المللی فراهم می کند. چین که حجم اقتصادی آن روز به روز افزایش می یابد با بهره گیری از برده داری عریان قدرت نظامی خود را هم گسترش می دهد، حوزه نفوذ خود در آسیا را سامان می دهد و با متحد شدن با روسیه در " سازمان شاتگهای"، همسایه اتحادیه اروپا می شود. حکومت اسلامی طی دوره گذشته بخش بزرگی از استراتژی خود برای بقا را بر زمین گیر شدن آمریکا در عراق و استفاده از فضای رقابت بین قطب ها قرار داده است.

2- حکومت اسلامی در دوره اخیر در صحنه داخلی بر این خیال بود که با متمرکز و یک پارچه شدن در بالا و فعال کردن بیشتر نیروی سرکوب خود و با بهره بردن از منابع مالی ناشی از افزایش درآمد نفت برای پاسخ فوری به تنگنا های زندگی توده مردم، جنبشهای اجتماعی را در هم شکسته و خاموش کند. همانطور که قابل پیش بینی بود و در سند کنگره دهم سازمان ما هم آمده، این خیالی بیش نبود. هیچ کدام از تمهیدات حکومتی تا کنون کارآیی لازم را نداشته اند. نیروی جنبشهای اجتماعی بیش از آن بوده است که " دستگاه ولایت فقیه" قادر به عقب راندن آن شود و فشار بین المللی با حاد شدن مسئله انرژی هسته ای آن چنان بالا رفته که امکانهای حکومت را تنگ تر کرده است. به نحوی که حکومت برای مقابله کردن با این فشار به امامزاده " ملی گرایی" و ناسیونالیسم متوسل شد. آنان که دم از " امت اسلامی" می زدند برای حفظ قدرت، سفره " تاریخ کهن مرز و بوم" را پهن کرده و مجیز " مردم شریف و نسل جوان و دانشمندان اتمی ایران" را گفتند و " انرژی هسته حق مسلم ماست" را جار زدند. اگر چه پناه بردن از این خرافه به آن خرافه تأثیر کوتاه مدت داشته باشد و پاره ای را جذب کند، اما وقتی دانشجویان و کارگران و زنان و اقلیتها در مبارزات خود

فریاد زدند " آزادی حق مسلم ماست " ، " تشکل حق مسلم ماست " و غیره ، بافته ها رشته می شود .

سرکوب و فشار حکومت در دور اخیر چون گذشته تداوم یافت و شدت گرفت. دستگیری فعالین جنبشها بویژه دانشجویی، کارگری و زنان فراوان شد و در مورد ملیتها به حد بی سابقه ای رسید. همه ترفندها برای کنترل و خاموش کردن مبارزه بکار گرفته شد. اما جنبشهای اجتماعی نه تنها فعال ماندند بلکه مرحله ای را که قبل از شکست قطعی اصلاح طلبان به آن وارد شده بودند را پشت سر گذاشته و مراحل تازه ای را آغاز می کنند. شکست قطعی اصلاح طلبی نه تنها قید و بندهای ناشی از هر گونه توهم به امکان تغییر شرایط با وجود حکومت اسلامی را کنار زد بلکه زمینه های طرح مطالبات و نگاه کردن به افقهای دورتر از چار چوب لیبرالی را هم در حد معینی فراهم کرد. در مقایسه با چند سال قبل و دوره گفتن بی چون و چرای لیبرالی و اصلاح طلبی، نسل تازه فعالان جنبشهای اجتماعی مسحور ایده های لیبرالی نیستند. آنان همانند هم نسلان در سایر نقاط جهان بی آینده گی و بی ثباتی زندگی را تجربه کرده و واقعیت را در می یابند. آنچه که در حرکتها و جنبشهای اجتماعی در دوره گذشته بر جسته شد و نشان از مرحله تازه دارد، همبستگی و دفاع از یکدیگر و شرکت عملی فعالان جنبشهای مختلف در حرکت های یکدیگر بود که به طور عملی نوعی از گرد هم آمدن و حرکت متحدانه را نمایش داد. گسترش و وسعت پایه ای جنبشهای اجتماعی رشد مثبت داشته و به ویژه در جنبشهای ملیت ها چشمگیر بود. به همین دلیل است که بخش های مختلف حکومت، بویژه دارو دسته احمدی نژاد، و امپریالیست آمریکا ، بیش از هر زمان دیگر، با دریافت قدرت و نقش جنبش هادر صدد سوء استفاده از آنها برای پیشبرد هدفهای ضد دمکراتیک و غیر انسانی خود هستند .

در تمام یکسال گذشته اصلاح طلبان و لیبرال حامدعی بودند که با اخراج اصلاح طلبان حکومتی از حکومت، جنبشهای اجتماعی رو به خاموشی می روند چرا که از امکانهای حکومتی اصلاح طلبان محروم می شوند. اما تداوم مبارزه علیه استبداد حکومت مذهبی، این ادعای آنان را باطل کرد و نشان داد که امکانهای اصلاح طلبان حکومتی هم ناشی از مبارزه مردم بود و نه بالعکس. علیرغم تداوم مبارزه علیه استبدادحاکم و با آنکه اکثریت بزرگ مردم علیه حکومت اسلامی اند، اما هنوز مانند دوره قبل، بخش مهمی از جمعیت آمادگی مبارزه قطعی و سنگین را نشان نداده اند .

3- نیروی کار و جنبش اجتماعی زحمتکشان در دور اخیر نمایشگر کیفیت نوینی از مبارزه بود. حرکت کارکنان شرکت واحد اتو بوسرانی در تهران اگر چه محدود به یک موسسه و یک شهر بود اما تاثیر مهمی در صحنه سیاسی کشور داشت. چرا که این مبارزه برای تشکل مستقل بود . خواست سندیکای مستقل در کشوری که زیر سیطره یک حکومت استبدادی مذهبی است که تحمل هیچ حرکتی بیرون از خود را ندارد و اساس برنامه اقتصادی آن بر مبنای " کار ارزان " است ، مطالبه ای رادیکال است. در عین حال این مطالبه در رشته حمل و نقل پایتخت تاثیر مستقیم و بزرگی در همه فعالیتها شهر داشت. علیرغم فشار و بگیر و به بندهای حکومت و بیکار کردن بسیاری از فعالان حرکت ، این مبارزه ای پیروزمند بود که خود را در سطح داخل کشور و در سطح بین المللی تثبیت کرد و سندیکای شرکت واحد به عضویت فدراسیون بین المللی حمل و نقل در آمده و حمایت گسترده بین المللی کسب کرد. اما بیش از این، نیروی کار رسمی و در استخدام ، به ویژه در موسسات بزرگ هم چون دوره قبلی تحرک بالایی نشان نداد. آنچه مشهود است " مبارزه در محل کار " به نسبت مبارزات همبسته در سطح اجتماعی چندان فعال نیست. این مسئله که در اغلب کشورها هم مشاهده می شود یکی

از مسائل مهم جنبش ماست و بیانگر آن است که در نتیجه تغییرهایی که سرمایه داری در برنامه های خود داده که سازمان نیروی کار و سازماندهی بهره کشی را دگرگون کرده ، مبارزه نیروی سازمان یافته و رسمی کار که در محل کار و به شیوه " اتحادیه ای " پیش می رود، علیرغم نقش برجسته آن دیگر به تنهایی برندگی گذشته را ندارد و می باید دنبال یافتن شیوه های تازه سازماندهی بخشهای متنوع نیروی کاربود، نیروی که دامنه آن بسیار فراتر از بخشهای رسمی مزد و حقوق بگیران می رود. تا مبارزه علیه سرمایه داری در حوزه اقتصاد کار آتر شود.

علیرغم مبارزه کارکنان شرکت واحد که مضمون آزادیهای سیاسی را در خود داشت و علیرغم تحرک چشم گیر فعالان جنبش نیروی کار در مبارزه عمومی ضد استبدادی ، ضعف مهم جنبش ما یعنی " شکاف بین نان و آزادی " که در گذشته هم بر آن تاکید داشتیم ، مبارزه علیه سرمایه داری برای آزادی و رهایی از هر گونه بهره کشی و سلطه را با موانع جدی روبرو می کند .

4- جنبش ملیتهای ساکن ایران در یکسال گذشته و حوادث خونین بلو چستان، از مهم ترین و تاثیر گذار ترین مسائل سیاسی بود . کردستان ، خوزستان و آذربایجان شاهد اعتراض مردمی بود که سالها ست ، علاوه بر ستمی که از جانب یک حکومت سیاه استبدادی و نظام بهره کشی و انسان خوار سرمایه داری بر آنها هم چون بر فارس زیانها می رود، از " ناسیونالیسم ایرانی " رنج برده و تحقیر می شوند. آن ها نه تنها مجاز نیستند به زبان مادری خود تحصیل

و کار کنند و می باید همه امور اجتماعی و رسمی را به زبان فارسی انجام دهند و بنابراین زحمت بیشتری از فارس زیانها باید متقبل شوند تا عقب نیافتند، بلکه مدام تحقیر شده و مورد تبعیض اند . همیشه به آنها به عنوان " ایرانیان عزیز " تعارف می شود ولی هیچ بخشی از فرهنگ آنها ( نه فقط زبان ) مانند موسیقی و ادبیات و غیره، به عنوان معرف و نماینده فرهنگی سر زمین " ایران عزیز " در هیچ کجا حضور نمی یابد . همه چیز برای " دولت - ملت " سازی سرمایه داری حاکم بر این سرزمین حول یک زبان و فرهنگ مربوط به آن شالوده ریزی میشود و هر چیز دیگر به ویژه وقتی که ملیتهای مختلف در پی کسب برابری و رفع تبعیض می افتند با چماق تجزیه طلبی و " حفظ تمامیت ارضی " کوبیده می شود تا قلمرو بهره کشی سرمایه داری حاکم و حکومت مرکزی آن خدشه دار نشود. مردم زحمتکش و نیروی کار فارس زبان که خود مورد بهره کشی سرمایه داری حاکم و حکومتها همیشه سیاه آن در این سرزمین اند نه تنها نفعی در همراه بودن با سرمایه داری حاکم ندارند بلکه همه چیز زندگی شان با زحمتکشان ملیتها، که آنها هم نفعی در بودن با سرمایه دارهای هم زبان و هم فرهنگ خود ندارند، گره می خورد . برای این زحمتکشان محور بودن زندگی انسان اصل است و نه حفظ خاک و مرزهای که حاکمان مختلف بنا بر زور و قدرت بین خود تقسیم کرده اند. همبستگی انسانها اصل است و منافع و افعی زندگی آنها . همبستگی آنها برای مبارزه علیه بهره کشی و سلطه ای که زندگی انسانی را از آنان سلب کرده است . آنچه در این میان به عنوان یک خطر واقعی در کمین است رو در رو شدن همین زحمتکشان و کارگران ملیتهای مختلف و درگیری و جنگ داخلی بین آنها و نابود شدن همه هستی آنها به خاطر منافع بهره کشان و سرمایه داران است. این خطری است که از برخورد نیروهای " ناسیونالیست " با یکدیگر در کمین مردم کارگر و زحمتکشی است که قربانی خواهند شد . وظیفه و راه زحمتکشان ، جدا کردن خود از انواع ناسیونالیست ها و مبارزه علیه آنهاست . در این میان در درجه

اول باید با ناسیونالیسم نهادی شده و مستقر یعنی " ناسیونالیسم ایرانی" در افتاد تا به توان ناسیونالیسم های ملیتها را که در واکنش به این ناسیونالیسم مستقر رشد می کنند و او ج می گیرند را مهار کرد . برای این منظور همان طور که در سند کنگره دهم سازمان ما هم تاکید شده ، نقش کارگران و زحمتکشان و همه انسانهای شریف فارس زبان بسیار حیاتی است . چون این ناسیونالیسم را با استفاده از زبان و فرهنگ آنها به همه حقتنه کرده و می کنند . ما ضمن دفاع از همبستگی و با هم بودن همه ملیتها و مردم ساکن این سرزمین، در چهارچوب فدرالیسم، بر آنیم که مسئله ملی و دفاع از برابری کامل همه ملیتها در همه حوزه ها و دفاع از حق تعیین سرنوشت همه آنها در این مقطع زمانی از حساسیت ویژه ای برخوردار است . چرا که امپریالیسم و به ویژه آمریکا برای پیش بردن برنامه های خود در منطقه ، بر خلاف دوره جنگ سرد، آتش بیار معرکه ناسیونالیسم های مختلف شده و می شود . و این ابعاد خطر و بروز جنگ داخلی را بیشتر می کند . همه جنبش های ملیتها، هم چون همه جنبشهای اجتماعی دیگر مانند جنبش کارگری، زنان و غیره به عنوان محیط های فعال زندگی اجتماعی به همانگونه که در معرض آسیب از جانب حکومت اند ، از جانب آمریکا و دیگران نیز آسیب پذیری دارند و این در مبارزه اجتماعی و سیاسی امری قابل پیش بینی و انتظار است . هوشیاری و تلاش آگاهانه این جنبش ها پاد زهر این آسیب هاست و متحد شدن جنبش های اجتماعی و متکی شدن به خود تضمین کننده عبور سالم از دام هاست . این پیش از هرکس برعهده عناصر و نیروهای مترقی جنبش ملیت ها است که با تاکید بر مطالبات مشترک با سایر جنبش های اجتماعی راه مبارزه مشترک برای رهانی و هم بستگی را هموارکنند .

5- گسترش مبارزه زنان علیه ستم جنسی در دوره اخیر نمایان بود . مبارزه علیه تبعیض جنسی و سنتها، نهادها و قوانین پایدار کننده این تبعیض ، از تاثیر گذارترین مبارزه ها در صحنه سیاست عمومی بود. مرتجع ترین نیروها هم دیگر نمی توانند حضور و قدرت و تاثیر این جنبش را نادیده بگیرند. جنبشی که در " اندرونی " آخوندها هم و لوله انداخته و دیگر " حرم امنی" برای آنان باقی نگذاشته است . تاثیر این جنبش تا جایی است که دولت را مجبور به عبور از موازین شرعی و خط قرمز همه آخوندها، مانند مورد مجاز بودن ورود زنان به میدانهای ورزشی می کند. اگرچه با تشریح "آیت اله ها" منتفی می شود.

موقعیت فرودست زن در جامعه ، که تاریخ آن به درازای عمر جامعه طبقاتی است در نظام بهره کشی سرمایه داری حفظ شده است ، و سرمایه داری به حفظ بهره کشی از زن در " نظام خانوادگی پدرسالارانه" و کارخانگی، که جز برده داری عریان نیست ، بخش مهمی از هزینه های خود را حذف کرده است و سلطه و بهره کشی در رابطه مرد و زن را ادامه می دهد . سنتها، موازین اخلاقی ریاکارانه و قوانین مرد سالارانه، زن را در موقعیتی می نشاند تا نظام بهره کشی از زن پایدار بماند . این مسئله در لایه های پائینی جامعه ، در میان زنان زحمتکش با شدت و خشونت دو چندان آشکارتر است . اگر چه مطالبات حرکتیهای زنان کشور بیشتر در حد تغییر و اصلاح قوانین است اما رفتن به سوی ریشه ها و مبارزه برای دگرگونی بنیادی در مناسبات زن و مرد و دفاع از مطالبات زنان زحمتکش و کارگر و ارتباط گیری با آن ها، با فعالیت زنان رادیکال پر نفس تر می شود .

6- دانشجویان و جنبش دانشجویی در دوره گذشته نشانه های زیادی از آغاز دوره جدید را بروز دادند . نسل تازه دانشجویان که تقریباً بعد از شکست اصلاح طلبی و آشکار شدن تجربه آن به دانشگاه آمده اند ، نه تنها نفی کامل حکومت را که تجربه و دست آور نسل قبلی بود، ادامه دادند بلکه خود با دستاوردهای

جدیدشان عبور از موازین اصلاح طلبی و گفتن لیبرالی را آغاز و تجربه می کنند . ودلاورانه از جنبش های اجتماعی دفاع کرده و با آنان ارتباط می گیرند . بهمین دلیل است که علاوه بر آن که نهادهای حکومتی را بیش از هر زمان در مقابل خود دارند، انواع اصلاح طلبان و لیبرالها ی بیرون حکومتی را هم در صف سرزنش کنندگان می بینند . اما این جنبش در حدی از توانایی است که بدون وا همه از پذیرش یا رد تشکلهای دانشجویی توسط مقامهای حکومتی، تشکلهای موجود را حفظ کند و شاهد افزایش چشم گیر شرکت کنندگان در انتخاباتهای دانشجویی هم باشد . جنبش عمومی ضد استبدادی بویژه فعالیت و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی تداوم داشت و نقش خانواده های زندانیان سیاسی چشم گیر بود .

7- طی سال گذشته دگرگونیهای درونی حکومت اسلامی آرایشهای جدیدی شکل داده است . برنامه دستگاه ولایت برای بقاء در برابر بحران داخلی، ناشی از مبارزه مردم برای آزادی و علیه فلاکت ، و فشار خارجی که شدت بی سابقه پیدا کرده ، متمرکز و یک پارچه شدن در بالا و سرکوب بیشتر و آمادگی برای مقابله با تهدیدهای نظامی بوده است . برای این منظور به نسل دوم کادرها و فعالان حکومتی و نهادهای نظامی خود متوسل شد . این نسل دوم، طی دوره اصلاح طلبان متشکل شده و سهم خواهی می کردند. آنها که هنوز به امتیازهای مالی آن چنانی نرسیده و سنگین وزن نشده اند، با تحرک زیاد همه چیز را زیر سوال برده و سناریوی قدیمی شده نسل اولی های سالهای آغازین انقلاب را تکرار می کنند . در مقابل، نهادهای مستقر بورژوازی و به ویژه روحانیون صاحب امتیاز، تاب این شلوغ کاریها را اگر کنترل شده نباشد ندارند . اما دستگاه ولایت برای بقاء در دوران سخت و بحرانی به نیروی نسل دومی ها به عنوان تنها تکیه گاه نیازمند است. همین نیاز، در دوران بحران پیچیده به عامل تشدید کننده بحران و نه حل آن تبدیل می شود. چون میدان داری بیش از حد این نیرو می تواند تکان های زیادی هم به وجود آورد که با برنامه های صاحبان اصلی قدرت سازگار نباشد. این دار و دسته نسل دومی ها اشتباهی زیاده از حد مورد نظر دستگاه ولایت دارند و علیرغم " غلام خانه زاد ولایت و روحانیت " بودن ، ممکن است هم چون آن دسته از " غلامان سلطان " در وقت مقتضی به همه گنجینه سلطان نظر داشته باشند . اینها علاوه بر نفوذ گسترده در ارگانهای سر کوب حکومتی ، به جذب پایه های از دست رفته حکومت بین مردم هم نظر دارند و برای میل به مقصود نه تنها شعارهای عدالت طلبانه را مطرح کردند بلکه به برخی از مطالبات اجتماعی ، حتی فراتر از اصلاح طلبان حکومتی توجه می کنند. همین برنامه عوام فریبانه و نیازمندی دستگاه ولایت ، در حد معینی منجر به قوی شدن موضع احمدی نژاد و دار و دسته او نسبت به آغاز ریاست جمهوری شده اما درکنار آن تلاش برای کنترل این نیرو، که از بعد از انتخابات شروع شد ، بیشتر شده و می شود .

نیروهای اصلی نسل اول حکومت اسلامی ، از محافظه کاران سنتی تا اصلاح طلبانی که خود را لیبرال دمکرات (کارگزار سازندگی) و سوسیال دمکرات ( مشارکتی ها ) می نامند ، به هم نزدیک می شوند تا طرف حساب کار را بدانند. علاوه بر آن بخش مهمی از روحانیون قدرتمند هم همانطور که اردوی احزاب " از موثفه تا نهصت آزادی"

رفسنجانی را محور خود کرده است ، به او متوسل شده اند. بویژه در زمانی که انتخابات مجلس خبرگان "ولایت فقیه" در پیش است رقابت آن ها برای کنترل هرچه بیشتر این نهاد حادثرمی شود. ابلاغ سیاستهای خصوصی سازی مصوب مجمع تشخیص مصلحت ( در راستای برنامه توسعه 20 ساله اقتصاد نو لیبرالی حکومت اسلامی) از جانب ولی فقیه در تیرماه 85 از آخرین

اقدامهای کنترلی است. ابلاغ این "سیاستهای کلی بند ج اصل 44 قانون اساسی" که یک سال پیش تصویب شده بود در این مقطع زمانی علاوه بر کنترل هیاهوی "عدالت طلبی"، انطباق کامل با هدف اقتصادی "خاورمیانه بزرگ" را هم اعلام می کند. خصوصی سازی 80 درصد سهام موسسه های اقتصادی دولتی همانطور که مقامهای اقتصادی حکومتی می گویند "انقلاب اقتصادی در تاریخ ایران" است. آنها درست می گویند انقلاب نئولیبرالی اقتصاد ایران و پایان دادن به هیاهوی "عدالت" و بی مهار کردن بهره کشی است. اگر چه رسانه های حکومتی "بره کشان" بخش خصوصی را جشن گرفته اند، اما بخش خصوصی هنوز رضایت و اعتماد کامل ندارد. چرا که معلوم نیست که باوجود درگیری های درون حکومت و مقاومت زحمتکشان در مقابل این برنامه ها، این سیاست بکجا بیانجامد. اما در حال پیش گرفتن این برنامه، بحران و فلاکت زندگی تا کنونی بزرگترین بخشهای جمعیت را شدیدتر خواهد کرد. نه تنها نانی از بابت "نفت" در سفره ها نیامد بلکه آخرین داشته ها هم ربوده میشود. آنچه مشهود است، چه تغییر آرایشها که هنوز هم ادامه دارد و چه برنامه های مختلف قطب های رقیب، پاسخ قطعی برای حل بحران نبوده است.

8- تنش شدید ناشی از سیاست اتمی حکومت اسلامی، نقش تعیین کننده ای در سرنوشت آن پیدا کرده است. ادامه این تنش می تواند منجر به فاجعه ای برای مردم ایران شود. چه جنگ و چه تحریم اقتصادی، مردم این سرزمین را قربانی خواهد کرد. هر دو طرف این ماجرا در پشت آن نفع خود را پی می گیرند. حکومت اسلامی در خیال استفاده از "نیروی باز دارندگی اتمی" برای بقای خود است و آمریکا در پشت مسئله اتمی برنامه اصلی خود تغییر و دگرگونی در آرایش خاور میانه را پی می گیرد. یعنی می خواهد بجای حکومت اسلامی، که دشمن آزادی و نقض کننده تمام عیار حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است، چنان آرایش حکومتی به وجود آورد که خود تعیین کننده همه چیز شود. این جا به جا شدن نقض کنندگان "حق تعیین کنندگی سرنوشت خود"، یعنی پایه ای ترین حق انسانی و دموکراسی، برای مردم ایران جز به در آمدن از چاله استبداد ولایت فقیه و افتادن به چاه "تعیین کنندگی هیات حاکمه آمریکا" معنی دیگری نخواهد داشت. برای آنکه بر سرنوشت خود حاکم شویم چاره ای جز مقابله با هر دو طرف، هم با حکومت اسلامی و هم با امپریالیسم به ویژه آمریکا، در این ماجرا نداریم. یعنی بلند شدن صدای سوم. بلند شدن صدای همه آنها که به پایه ای ترین حقوق انسانی و موازین دموکراسی پای بندند. ما با هر نوع تنش که جز به نفع حکومت اسلامی و جنگ طلبی امپریالیستی تمام نمی شود مخالفیم. نه برنامه انرژی اتمی حکومت اسلامی در جهت منافع مردم است و نه مداخله گری امپریالیستی، بویژه آمریکا.

9- نیروهای اپوزیسیون حکومت اسلامی هم در شرایط جدید هم چون خود حکومت، آرایش تازه ای پیدا می کنند. در این مرحله حساس، تنش در سیاست خارجی و بویژه بحران میان حکومت اسلامی و آمریکا نقش مهمی در صف بندی این نیروها بازی می کند. اگر این تنش و بحران حادث شود، بخش های بیشتری از نیروهای سیاسی اپوزیسیون (بسیار بیشتر از سلطنت طلبان و مجاهدین و لیبرال های بیرون حکومت که در گذشته هم چنین می کردند) به آمریکا و متحدان او نزدیکتر از پیش میشوند. این دسته از نیروها فقط به دنبال کسب قدرت و یا شریک شدن در آنند و در متحد شدن با آمریکا، همه موازین دموکراسی و حق خود تعیین کنندگی سرنوشت "را زیر پا می گذارند و دشمنان مردم اند. بی اعتقادی به اعمال اراده مردم در سرنوشت خود فقط باین دسته نیروها محدود نمی شود. تلاش های مربوط به

"ساختن رهبری" برای مبارزه علیه استبداد حاکم که در دوره اخیر شدت گرفته نیز توسط آن کسان و نیروهای پیگیری می شود که به دموکراسی کامل و دخالت همه جانبه مردم در سرنوشت خود اعتقادی ندارند. دموکراسی محدود مورد نظر آنها و برنامه نشانندن "نخبگان" بر سر مردم، راه را مستقیم و غیرمستقیم برای "نخبه بزرگ" یعنی آمریکا هموار می کند. بخش دیگری از نیروهای اپوزیسیون که شامل چپ ها و نیروهای غیر چپ هم میشود و بر قدرت خود مردم متکی اند و هر عمل سیاسی را از این زاویه نگاه می کنند در مقابل مداخله گری امپریالیستی موضع می گیرند و مبارزه قاطع با حکومت اسلامی را پیش می برند. ما خود را در این صف می بینیم و برای گسترده شدن آن تلاش می کنیم. اگر تنش و بحران حادث شود این صف بندی ها سایه گستر خواهد شد. در هر حال چپ ها و کمونیست ها هم برای پاسخ دادن به این بحران و هم برای برهم زدن عدم تناسب بین فعالیت آن ها و زمینه گسترده مبارزه نیروی اجتماعی ما نیازمند همکاری اند. اما پاسخ به این ضرورت، درگرو دوری از فرقه گرایی است، که در دوره های رونق گرفتن مبارزه، جان ساخت تر هم میشود.

\*\*\*\*\*

ما بر مبنای آن چه که آمد ادامه تلاش و مبارزه را برای هدف هایی که کنگره دهم تعیین کرده بود با تاکید بیشتر بر مواردی که در شرایط تازه برجستگی پیدا می کند، در دستور قرار می دهیم. یعنی:

1- پیگیری جستجوی راهها و شیوه های سازمانیابی مناسب کارگران و زحمتکشان و از جمله بخش های غیر رسمی نیروی کار.

2- گرد آمدن جنبش های اجتماعی ضد نئولیبرالی و برای آزادی، یعنی فوروم اجتماعی. ما همچون دوره گذشته با بیشترین نیرو و امکان برای پیشروی در زمینه های موجود آمده و پا گرفتن و راه افتادن جنبش جنبش های اجتماعی عمل می کنیم.

3- حضور و مداخله فعال در صفوف مقدم پیکار برای آزادی و دموکراسی و کمک به گسترش جنبش عمومی علیه استبداد.

4- مبارزه نظری علیه سرمایه داری و برنامه های نئولیبرالی، که در ایران سرعت می گیرد، و توضیح مواضع سوسیالیستی برای پیش بردن مبارزه عملی علیه سرمایه داری و برای آلترناتیو سوسیالیستی و کمونیسم.

5- همراهی با کمونیست ها و سوسیالیست های دموکرات برای حمایت از سازمانیابی کارگران و زحمتکشان و مبارزه با گروه گرای و سکتاریسم که سازمانیابی طبقاتی را می شکنند.

6- یاری به بلند شدن صدای سوم در مقابل حکومت اسلامی و مداخله گری امپریالیستی و هم گام شدن با همه نیروهایی که علیه این دو ارتجاع مبارزه می کنند.

7- تحکیم پیوند ارگانیک با جنبش ضد سرمایه داری جهانی. بویژه در دوره ای که خطر جنگ و تهدید امپریالیستی وجود دارد، تلاش برای موضع گیری جنبش جهانی علیه ارتجاع حاکم بر ایران و چشم نیستن بر ارتجاع فعال درخاور میانه در جریان مبارزه علیه امپریالیسم برجسته میشود.

" کمیسیون تدوین پیش نویس سند سیاسی "

## درگرمی داشت سالگرد ۱۸ تیر و مبارزات دانشجویان!

نولیبرالیسم اقتصادی و جنبش ضد سرمایه داری، تحرکات ضد جنگ و جنبش طرفداری از صلح، جانبداری از مقاومت خانواده های زندانیان سیاسی و تجمعات خاوران، دفاع از مطالبات جنبش مستقل کارگران ایران، تا حدی نقش جلودار جنبش عمومی آزادی خواهی را بخود گرفتند!

دانشجویان طی این سالها، گام به گام مستقل از حاکمیت و همه نهاد های آن، در درون خود هم به تحولات تازه ای رسیده اند. در این جنبش گرایشات سوسیالیستی و چپ و سکولار، رشد چشمگیری داشته و فاصله گیری اش از مدعیان اصلاحات هر روز بیشتر و عمیق تر می شود.

گرمی داشت سالگرد این جنبش با نقد آنچه بر آن گذشته بویژه رشد خصلت جنبشی آن و دفاع از خواسته های همه زحمتکشان و البته همراهی با مبارزات ضد سرمایه داری کشورهای پیرامونی و جلب مشارکت توده ها در این مسیر و شکل دادن جنبش جنبش ها و همبستگی بین المللی با کارگران و زحمتکشان جهان در بهانه مبارزات ضد سرمایه داری و ضد جنگ و جانبداری از صلح جهانی خود رانشان می دهد.

### کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۷ تیر ۱۳۸۵

=====

## تهاجم به گردهمایی اعتراضی و دستگیری کارگران شرکت واحد تهران را محکوم می کنیم و آزادی فعالان کارگری شرکت واحد تهران را خواستاریم!

طبق اطلاع خبرگزاری کار ایران، ایلنا، امروز شنبه ۲۴ تیر ۱۳۸۵ برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۶ تجمع آرام کارگران شرکت واحد تهران و حومه در مقابل وزارت کار که جهت گفتگو و مذاکره با مسئولان این وزارت خانه برای روشن نمودن وضعیت شش ماهه بیکار شدگان این شرکت و بازگشت آنها بر سر کار و طرح سایر خواسته های شان برگزار شده بود، با تهاجم ماموران امنیتی روبرو شد و در این میان آقایان: ابراهیم مددی، یعقوب سلیمی و داود رضوی که به عنوان نماینده کارگران اخراجی برای روشن شدن وضعیت تجمع کنندگان جهت مذاکره با مسئولان وزارت کار داخل ساختمان وزارت کار شده بودند، در همانجا دستگیر و همچنین شش تن دیگر از اعضای و مسئولان شرکت واحد، آقایان: داود نوروزی، ابراهیم گوهری، سیدرضا نعمتی پور، عطاء باباخانی، ناصر لامین و منوچهر مهدوی تبار در محل تجمع کارگران بازداشت شدند و همه به زندان پلیس امنیتی و عمومی تهران بزرگ در عشرت آباد منتقل گردیدند. ما ضمن محکوم کردن این اقدام مطلقاً زورگویانه و ضد کارگری و با دفاع از خواسته های برحق کارگران شرکت واحد، آزادی بی قید و شرط همه دستگیر شدگان تجمع امروز (شنبه ۲۴ تیر ۸۵) را به همراه منصور اساتلو، رئیس هئیت مدیره سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه که از شش ماه پیش در زندان به سر می برد را خواستاریم.

### کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

شنبه ۲۴ تیر ۱۳۸۵ برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۶

دانشگاه سنقر آزادی و مقاومت مردم ایران از دیرباز تا به امروز بوده است. دانشجویان از سنقر دانشگاه، در پیکار تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، شانزده (۱۶) آذر ۱۳۳۳ را آفریدند و بعد تر با جنبش مسلحانه اوایل دهه ۴۰ و ۵۰ پیوند می خوردند و در انقلاب بهمن ۵۷، دانشگاه را به سنگرمقاومت و به آوردگاه انقلاب در برابر ضد انقلاب بدل کردند.

حاکمیت ضد انقلابی تاب این حضور را نیاورد و با تمام قوا به سرکوب آن پرداخت. بفرمان خمینی و در زمان ریاست جمهوری بنی صدر در اردیبهشت سال ۹۵، "انقلاب فرهنگی!" را بر تمامی دانشگاه ها مستولی نمودند. پس آنگاه علیرغم اینکه دولت، بسیج و سپاه و تمامی ساختارهای امنیتی، عوامل خودی را بر دانشگاه مسلط ساختند تا جلوی نیروی دگراندیش را بگیرند و خود را بر تمامی ارکان آن حاکم گردانند، با اینهمه نتوانستند خصلت اعتراضی دانشگاه را درهم بشکنند.

دانشگاه تحول یافته در آستانه انقلاب، هفت (۷) سال پیش، توانست هیجده (۱۸) تیر ۱۳۷۸ را بیافریند. محمد خاتمی مدعی حاکمیت قانون را بعد از دو سال از روی کار آمدن اش در کنار دیگر رهبران رژیم به چالش طلبید. نقطه قوت و قدرت این جنبش این بوده که از همان ابتدا، رکن اصلی استبداد مذهبی یعنی رهبری را نشانه گرفت و کمتر موافقی خود را از آن دور نمود. تنها از همین رو بود که همه آنان به سرکوب این جنبش کمر بستند.

در ابتداء حرکت دانشجویان، علیرغم اینکه همدلی توده های وسیع مردم را بدست آورد، اما در آن سالهای آغازین، دانشجویان نتوانستند، در نبرد خویش با حاکمیت، توده میلیونی را به شرکت مستقیم در حرکات خویش وا دارند. چرا که دشمن نابهنگام سربازان امام، قدرت استبداد دولتی را بیش از هر وقت در برابر مردم به نمایش می گذاشت و مردم نیز برای هزینه کردن، زود هنگام، همچنان منتظر فرصت باقی ماندند.

اماتا به امروز خیزش عظیم ۱۸ تیر از حرکت بازماند و دانشجویان در راه پیمایی چندین ساله شان، نتوانستند به دستاوردهای تازه ای دست یابند. آزان جمله و بطور مشخص، نقاط عطف زیر را میتوان نام برد:

۱- فاصله گیری از کلیه جناحهای هئیت حاکمه ۲- نزدیکی با سایر جنبش های اجتماعی بویژه کارگران و زحمتکشان ایران که نقطه فرازان دفاع ایشان از کارگران سندیکای شرکت واحد و مشارکت در اعتراضات آنان ۲- همبستگی و شرکت فعال با اعتراضات زنان (همراهی با حرکت زنان در پارک دانشجو ۸ مارس و شرکت در تجمع اعتراضی آنان در حرکت ۲۲ خرداد میدان ۷ تیر) ۴- مهمتر از همه، رسیدن به درک این حقیقت که در ایران تحت حاکمیت نظام سرمایه داری اسلامی، آزادی بدون برابری اجتماعی ناممکن و دست نیافتنی است. این حقیقتی ایست که دانشجویان در زندگی عملی مبارزاتی خود به این شناخت رسیده اند که مبارزه نان و آزادی، دو خواست اساسی ایست که سنگ بنای مبارزه علیه استبداد و علیه تبعیض طبقاتی است. این تحول، نکته بسیار مهمی است و به همان میزان که دانشجویان با جنبشهای اجتماعی و طبقاتی پیوند بیشتری می خوردند، به همان نسبت استقلال ایشان هم بیان روشن تر می یابد.

می توان گفت: جنبش دانشجویی در طی این سالها؛ پوسته قانونی حکومت را ترکانده و در خیلی عرصه ها از خط قرمزهای نظام گذشته و خود را به صف آرای بی جبهه مردم رسانیده است. جبهه ای که نه مورد علاقه نظام اسلامی است، نه رهبری فقیه و نه حکومت روحانیان.

امروزه این جنبش با گستره اقدامات مبارزاتی خود، در همه عرصه ها حضور چشمگیر فعالی دارد. طی سالهای اخیر، نماد اصلی دهها اجتماع خیابانی، صدوراطلاعیه ها، بیانیه های اعتراضی، نوارهای افشاگر، طومارهای طرح درخواست ها و مطالبات صنفی و سیاسی، چاپ پرتو نشریات اینترنتی، گشایش ویلاگ ها، سخنرانی ها و سیمینارها در حوزه مقابله با سیاست های خصوصی سازی دولت خاتمی، احمدی نژاد،